

سپاروون

شماره سوم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان
شماره اول - بهار ۱۳۸۹ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



Ketabton.com

آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

صفحه ۱۰۰

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ خیر
و شخصہ می فرمود کہ شیراز شہر ہمارا بلا پس صورت پروردگار نماید سال
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پارخا طرہ خواندہ ہو

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پاد خدمت شما قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلسفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعب
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع اسامی و شماره سیاهون و سایر مجزایه و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایند الهیه من

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش
دستشان کرده میتوانند

آدرس: چوک قلع فتح ر

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و دیویدی و نوار تا آنرا از
آدرس: کورس ویدیو کست بدست آرید
تازه سیاهون و قرطاسیه
مجموعه گران در

خوراکه مورد
نیاز شمارایه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندی و لباس -
چین از قبیل سیراهن و دامس
چیزهای بزبان و طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند
جمعین محبت قرار میدهد
شما میتوانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آرید

خوراکه فروشی سید احمد شاه

کتاب
و کتابچه انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب از بکار بردن ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بهش و شتاب نماید آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انعام - نمبر ۱۲۲۶

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

کتاب
و کتابچه انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب از بکار بردن ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بهش و شتاب نماید آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انعام - نمبر ۱۲۲۶

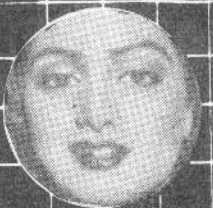
قرطاسیه فروشی اخبار

کتاب ، قرطاسیه ، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
انواع قرطاسیه . جراید و مجلات و لوازمات و لوازم
مید آرند . وهم فروش کردن هر نوع اسناد پذیرفته
میشود . به ادرس توجه نمایند
میرساند آن جنوب تا آنکه تیل

قرطاسیه فروشی حسب



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چیراغ خاطرات

۵۴

دوربختان پوری

۲۴

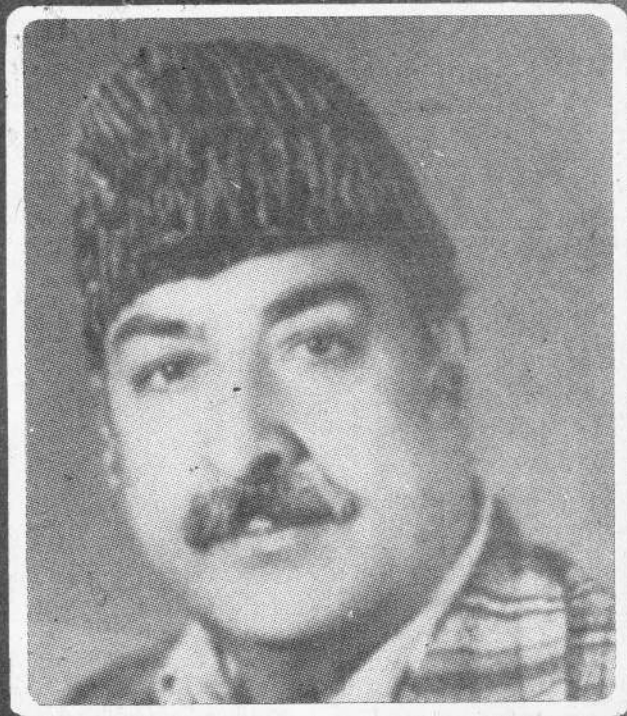
آواز دریا

تولوته

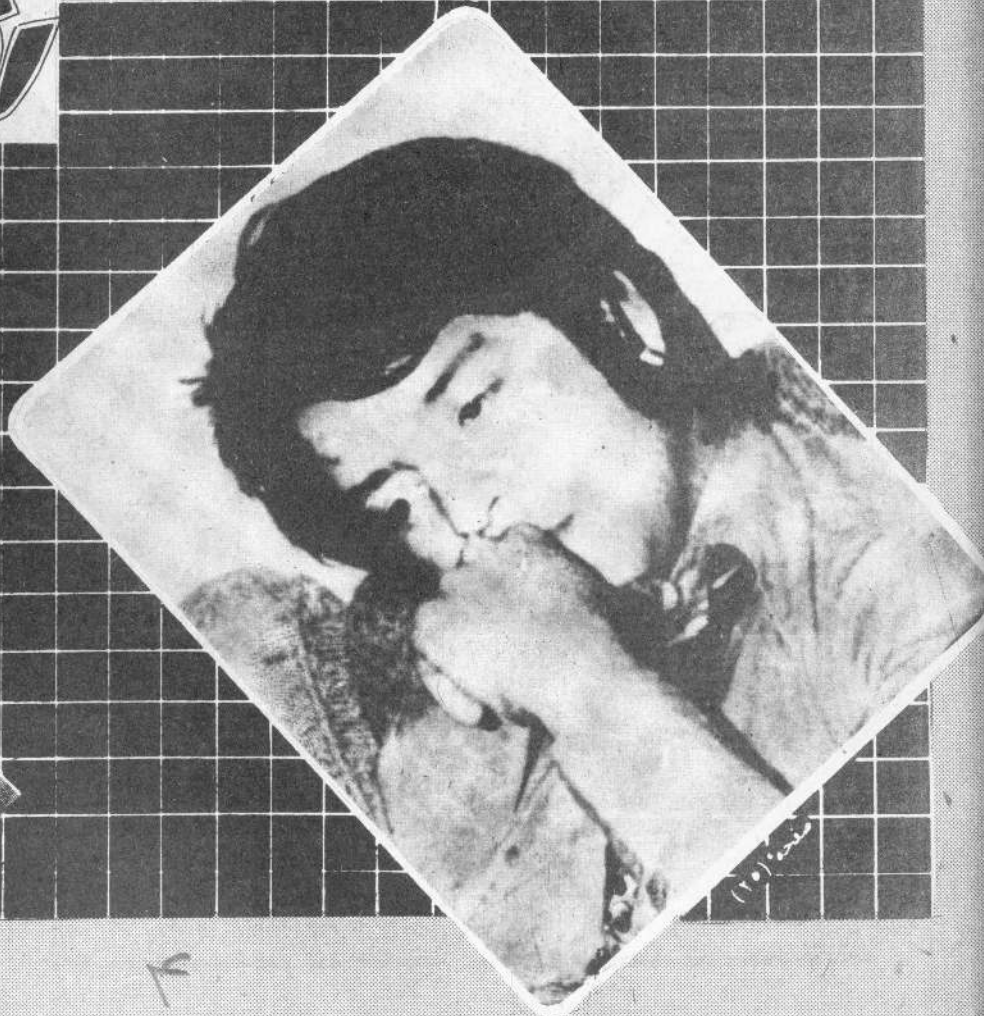
ارتقا لاب دروغ

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



تلفون خلیفہ تیکہ
لہورستان

سپا وون

نمبر ۱۲۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیق عاصمی
محمود حمیدی
عبدالله شمس الدان
وہتسورد زریاب
شفیق وجدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعہ دولتی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) نمبر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتور ظاہر مین
تلفون: ۶۱۱۰۲
معاون: آصف محروبی
تلفون: ۶۲۷۰۲
سوتیپورڈ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۲۶، ۴۸، ۵۱

خطاطی: کبیر امیر ویمی قانع
ارت وگرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مہتمم: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.



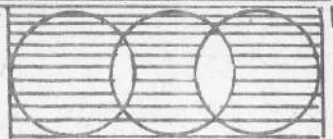
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

پيادگان و سواران

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجا سیمای گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بموی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان از پیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصال توطئه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید .

گرمای کوچه های کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

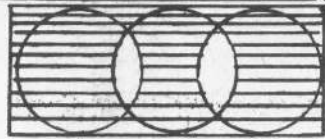
شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها بینهزاره سکرشان را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتا را اکتند . سر جان مکنتان اعلا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکنتان عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن اتاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت .

مکنتان ، که دیگر در امور کشور مداخلت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکورخان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکنتان با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل را نمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکنتان با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکنتان گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکنتان به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نس))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکنتان شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

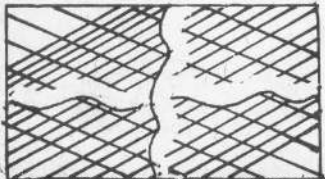
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری های زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

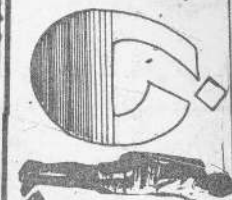
هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزاره سکر انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی عساکر انگلیسی در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قوس ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویر رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست دارم

همامصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتگی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و خسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد مد ارد . من هم آرزودان درآینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شرعاً است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند پی وه عشق وفاداری را میسندم د دختران جوان درگرنش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته وه عشق شان وفادار بمانند ، خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی اش صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی اش را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه یاوردارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - می توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام وه عشق و آینه خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

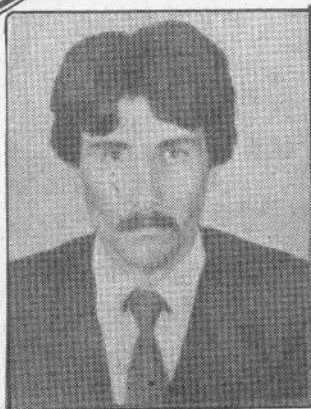
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
نلمهای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه برآورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و کسی
خواهم تعصبی در دست
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسه بگویند
تا طرف مقابل رادک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاقب میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قد سیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اند یکی روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلمه نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه هارا از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نرست عشق فرزند
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار هارا در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان درک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را نشناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و آهنگش دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و راسته باز بود انش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزبانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگه جا - د و گز و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال د پرت موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پختنی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟ څه ته؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویو سماع ترسره کیزی هلته د خرڅنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دی له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دی ټول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرڅنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په وړاندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروی . انسان همیشه د خپلی جاسیریا په جاسیرکی تیرکارنه اونقلونه تکراروی . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دی . سماع هغه رازدی ، چی د ټینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دی .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرسته وی اونه بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آسا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دی باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي : داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو ټنځه لیدل کیزی . سماع له خانه سره جگره ده . د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري به لایتناهی فضاکی شته، نو به دي ټول کولاي شوخیال وکسر و چی د دي ټولو به منځ کی یویا خو به بشپړه توگه له هره بلسوه د حکمی د غونډاړي به شان وي . که د ارنگه وي او یوه سپاره زمسوزد سپاري به خیر وجود ولري به غوڅه توگه ژوند ي موجود ات هم کیداي شی هلته مناعته راغلی وي او وده یی کړي وي .

پوهان عقیده لري چی د مکرو- بونو به خیر ذره بینی موجود ات د دي وس لري چی بشپړ روغ رست له فضا څخه تیر شی . نو به دي- ټول همدغه مسافرین د دي وس لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه بل نقطی ته یوس . همدارنگه ناشونی نه ده نور موجود ات چی به بشپړه توگه له موز سره تویولري له موز څخه به میلیونونو کیلومتره لري . د ژوند او دي وس- لري او ان کیداي شی فکر وکړي او که موز غوندي همداهوانه تنفسی کوي او زموز به شان به خور و بخان نه مړ وي ، بنایی به بل ټول سره ژوند تیر کاند ي .



آیاد هستوگنی یوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا- رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی نور موجود ات وي چی د فکر له نعمت څخه برخمن او د نړی په بله برخه کی ژوند وکړي . هغه توکوته چی زموز وجود تري جوړ شوي دي ، کیداي شی د فضا په یوه بله سیمه کی وي . له بلې خوا به پیدا شوي نړی کی بی شمیره ستوري شته چی کت مترلته ورته دي او باید به میلیونونو ستوري د یوبل غوندي وي .

دهرات تاریخی کلا

زموز د گران هیواد افغان- نستان له تاریخی او ارزښتناکو یاد کارونو څخه یوه د اختیارا - لدین کلا یاد د هرات ارگ دي چی د هرات ښار په شمالی برخه کی موقعیت لري . دغه تاریخی کلا زموز د پلرونو او نیکونو وارښتنن یاد کار دي چی د پیروکلونو وارښد و پیړیوله تیرید وسره سره هماغسی جگه غاړه او په ځانگړي یویا او برتم ولاړه ده او هر دیوال ، هر بڼ او هر لوبه او د پوهی زموز د هیواد د تیر تاریخ حماسی اوویاړنی منعکسوي .

تاریخی شمیر ونکی عقیده لري چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د ښار پاتنی شونی دي او اوسنی کلا د همدغه ښار په کډوالی جوړه شوي ده چی وروسته یی دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو- ندلی دي . ویل کیږي چی دغه کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا بیاله سره ترمیم شوه او نړی دلسی برخی یی بیا جوړي شوي . خو کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل راوړ او د ښکلی هرات ټوړی بر- خی وړانی او ویجاړي کړي نو د اختیارالدین کلا هم له دغه وحشیانه یرغل څخه په امان کی پاتنی نه شوه . د گوډ تیمور په امر د هرات د ښار او سینیزي دروازي چی د غوري سلاطینو او امیرانو نومونه اولقبونه بري کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)) ته یووړل شوي .

خو کله چی امیر شاهخ د سلطنت بر تخت کښیاست ، هڅه یی وکړه چی د خپل پلار د استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی ښاننی د خلکو له زړونو څخه پاکي کړي او هغه ځایونه چی د د هره امر له خاوروسره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له سره جوړ او ترمیم کړي . امیر شاهخ د هرات د ښار د نورو تا- پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

رافعه در کبریا هنر گلستان میرزا گلستان

ساخته: کاتب



هرگاه بخواهید میخواند بسته از
میباشد که حدای نسیم در بهار
از لایه های شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
اورامان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می یابم.
وقتی از روی پرسم این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود آید و جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را می پویشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام حد نام کسی
نبوده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشدیم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدیم، هنر موسیقی را تحت

نظریه ی استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

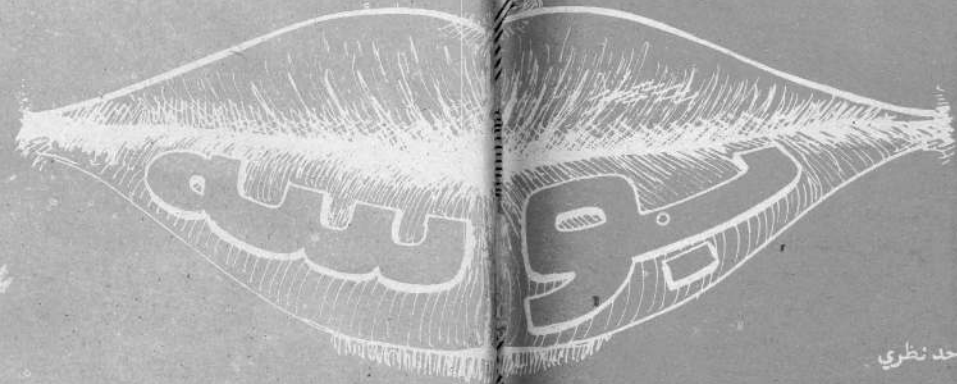
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

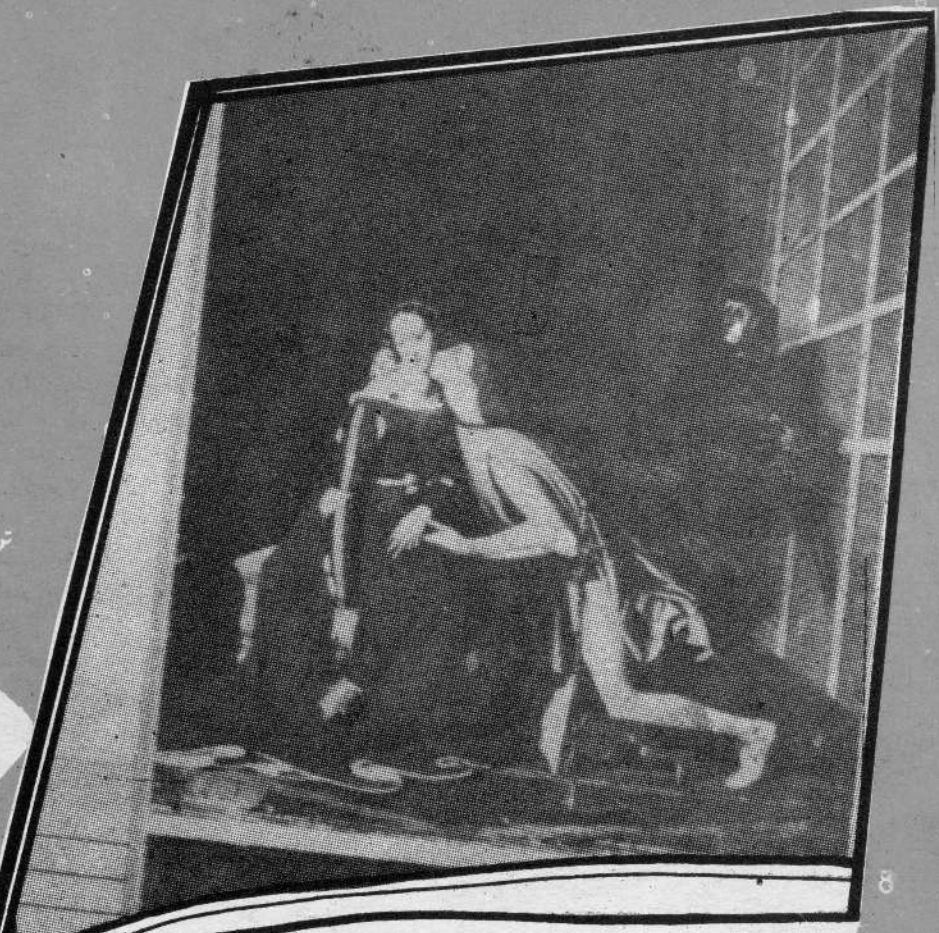
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

دانشنامه زیبایی



صاحب‌وفرا نچسکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جلایک برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثاریک آرزوها و خواب و خیال آفتابش گران خود را منعکس ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، همچانات روانی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم تا جایز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روانی دارد ، بعدی که در کلمات هنرودا انعکاس یافته ((یک جسم و یک زنده کی استیم))

سندوده اسطوره و افسانه معتقد است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهپدون از دوره دوم باروک و مانیزم انگرس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه .

در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپش گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کهنوا راه توستان و اینزولدا ، یا ولویفرا نچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان وزندگی شان را تا دم مرگ صس از آن هم در پیوند نگاهدارد . هنرودا به توستان میگوید: ((ملیک وجود یک زنده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفتابش - جدایی ناپذیر استیم))

وقتیکه قصه لانسپلوت و کهنوا

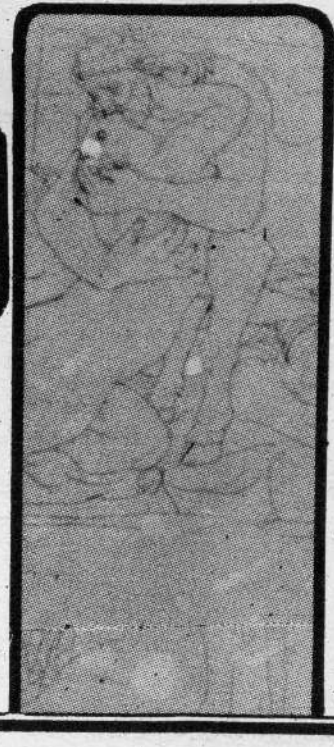


عشق همیشه بوسه را تشیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آوردند و باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نکاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارتش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر دیه تا نزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نیکرفت .

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صصوت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده



فرانسوا پول در . آنتیوانیشت ؛ چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکسلیک برای بوسند ، وخت زده بودند و آنرا یک نوع مسهل شیطانی می پنداشتند .

ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نیروی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادلیه با مرتبط ساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آفتابش دو وجود میدانیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارتش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد . به نظر پیرلا در همینای شمعانات صصوی بوسه ضمنی صحن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپای قرون معمولاً به کنگوری ارتباط میکرد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی ، صصت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت .

در سال ۱۸۹۷ آنتیبولوک

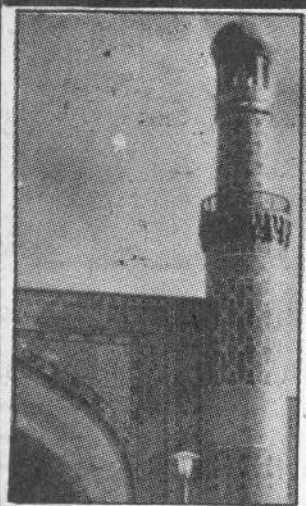


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرون پلوه پسه
 تورو تيرکيوکي بخانونه تاوکړي وو او ناوړي نجونو
 خوښوونکو نه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تيمه مې نيمگورکړه او د دغو پلوه خاوري کاوه چې
 چاکره روانې دي . بخان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې دم
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتيمونه وروڼدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې زونډې ته
 غم وړې وو او هلته مې خه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
 نه به مې خه پينځم گونگين گل باز کا کاته پيخوړ وکړي
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره
 نواوښتون مې خه د زوي هلوکې دې راوره . چېسې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد يوليوانوار .
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه برد يوطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپن فا بونه چې مازي به مې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلم بخاي کې عسکروشې و .
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې مې بيا د مړ يا د
 ژوندې خه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گسروکړ
 قلبه مې خرڅه کړه او پيسې مې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پته ورکوه هلته به پس لار . پسته
 همدې زوي د کا س د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي مې ونه موند . خه مود
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا مې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې وډراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپليو کله زړه
 شل کيده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موي غوښه يا هلوکې به مې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تپن تابوت مې بېرته
 را وړ .

د خاوري ليکنه

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لخوا ماکو خخه د ی چی اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له بلوه یوسترشهار کاربلل کیزی د پیریو پیر یورا هیسی د هرات مسلمان خلک به دغه سپیکه معبد کی دلوی خدای به عبادت او لمانحنی بوخت دی .

کله چی دعبو به خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت ارنابوهی ، شرک او کفر توری تیاری بی له منغه ویو ی اوتیاره زبونه بی دایمان او وحدانیت به بلوشوروشانه کرل . نه موده زروسته زمور به سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رها خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل بیسی به مسجد ونوا ر عبادتخا یونوا وینتل ، اوسه شمانه وخت کی ر و چی دهرات جومات اسلام مبادتخای به حیث ویندنل شوه ، او داد رب ویشتم جبری کال ر و پاتی به ۶۱ مخ کی

نولومری به بی ورته به کرکه وکتل او دزی لاندی به بی ویل : پلار خونری بی فته پت مری وکر . به سپین زبیر او جروکی بحان له مرغه و زغوره اود خونری لور لا وار ی هم . کیرجنی به تانوجاخه کر ی دی چی خلک دی به بحان را توتل کر ی اوتی ورته سلگه وهی . خلک شرموی ، قام شرموی ، چوپ شه گینی خوله به د ریاندي ماته کر و .

نجلی به دغه خبری به خپلوفوز ونواوید لی خسو مجبوره وه چی بحان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا کله به چی پیره تنگه شوه نوبه زره کی به بی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزای مانگه ی کر ی ماته راکوی . زه داخل تور وینتان دلته دچایه نامه سپین کرم . دچا به طمع خپله بنکلی محوانی خاوری کرم خدایه

دلونگین کونډه به دغه ورغ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به بی چی سپرغی ته وکتل کله به بی په سترگوکی دیوې ترخی موسکا خوک وشو اوکله به بی هم دغومی اوغم اوتیکی به سترگوکی پ ولسی پ ولوه شو ی .

ماسره نولا اوس هم سوال و اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونگین کونډی ناوی راوستی نساوی) . می به غوز ونوکی انگاز ی کولی . کله به می یوه ته کتل اوکله بل ته ، اوکله هم سپرغی ته چی لایبکی بی پر مخ و او بیچه بی نه وه بيله ، کالی بی هم بنودی وو او د ناوتوب نیسی یکی همدونعلید ل کیدی . دلونگین ماماد بنهسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوی کونډه شو ی وه او هخ کرم اولاد چی لانه و زیز ولی . ددی سوچونوسره می سودانوره هم پیرید . مالا به همدی چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زبیری اوغور د حجری نه راغلل اوتعبو ته ودریدل وی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته ووا ی چی راووسی ، موز محو ، او سپرغی ته هم ووا ی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا ددوی حیاده . ته به ددوی پتساتی . دلونگین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوی نو هغه جرگه ماران و چی سپرغی بی دلته راوستی وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زره نور به جاوید وشو د ویره لویه خبره می هدیو په زره کی جرته ایسارولی شوه . نویوی زری - بنهسی ته می سروریز دی کر : ادی : دلونگین ماما کونډی دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوی ادی زما په خبره پوه شوه به داسی حال کی چی سترگوکی شاوخوا خراکاره نوبه پیره عسادی لهجه بی راته وویل . بچی داد بختو خبری دی . د غیرت خبری دی . سپرغی خواره بی به بد وکی راوستی اود یوې بنهسی دلور بیسی بی هم دلونگین ماما کونډی ته ورکری دی .

نوما بیباخوله راجوره کره او ورته می وویل نو چاته بی هغی بیباخبره زماله خولی واخسته او وی ویل : دلونگین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوی دی بچی ، که د زوی مورش نوبیا به ورته سپرغی به نکاح کسری .

هو . نو دگل باز کاکا به غیرت دلونگین دغه پینورداسی ولگید لکه دفرانسی توبک پز . د صبر کاسه بی نسکوره شوه . به ویرجنو سترگوکی پیسی د اور بخری تاو راتاوشول . د جرندي ارم ته بی لاس کر او لونگین ته بی به گزید داسی گداور کر چی دی یوه گدا رسره بی محای به محای کر . به جرنده کسی ناستوکسانوکل باز کلک پلک ونیو . چونه ته بی خیر ورکر . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل بازکا کا ته بی اتکر به به پینو اولاسونوکی واچولی اوسیده بی چونه ته جگه کر .

ماته خود لونگین ماماد مری کیسه توله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوتی ورغی تیر یو ی . خلو پینتی بی هم تیره شو ی وه . عذرا و دایسی خلاصه وه . اختر هم نه و راغلی چی خلک به بی لومری اختر ته په دوا وفتا تیل . اوکال بی هم نه و پوره . نو بکه زماسود ایسی پیره شوه چی ولسی لونگین ماما کره د ویره بنهسی ور روانی دی . به همدی سوچ کی م اوله خانه می پونستی بیل کر ی و ی چی کلی د غونکیو او ورو ماشوما نوخبری می ترغوز شو ی چی : بچو دلونگین ماما کونډی ناوی راوستی . بو - هیزی ناوی . چی کوم وروکی به نوی پالی ته راغی بیا به د پالی کوم هلاک ورته هماغه خبره تکرار کره . بچو پوهیزی چی دلونگین ماما کونډی ناوی راوستی ناوی بیرته به ماشومان به لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوی وگوزو او ددی خبری سره جوخت به یحیی ماشومان دلونگین ماما به انگر نوتل . هکه یکه پاتی م . د ماشوما نوخبری راتخوشی مسخری ینگاریدی . خو سودا می لایسی پیرید . زه هم بی واک شم . غوجل می به نیما بی کی پیرینوده . د سرو سوتونه می لاسونه وینعل خالکی می له سره ایسته کر . دکوتی تاپ ته می لاس کر و . خپل بنهسه گری د خاصه تیکری می تری راکش کر . خند می واهه اوبه سر می کر . خدای شته چی کلک ترو زک می واچاره چی خوک می هدیو ونه بیژی چی د شیرخان نگر برنونه ناوی وه . لاسونه او پینی می لاسره ورو اوبیایی له واره سترمات کر و اود کلی ته به بهر پردی کلاته لاره . خوزیا زره تردی زیات بارنه شو او اخستلای اولوسه می وه نو بکه می شاوخوا وکتل بحان می په تورتیکری کی تاو راتاوکر اونخ به نیغه دلونگین ماما کلاته ننوت .

دلونگین ماما کونډی به چوتره ترغومی ولی و اود ترغریه منغ کی بی یوه بر ستن خلو ر غبرکه اچولی وه اویوه نجلی بری ناسته وه . دنجلی به مخ بیکی و او بیچه بی نه وه بيله . کله به بی خپلی معصومی - سترگی هاخوا د یخزا وار ولی اوکله به بی بیاد ویره اوتیکی توی کر ی لکه دپسرلی باران . گرد چابیر ه تر ی بنهسی ناستی و ی . حیثو بنهجو به ورته به دلا - سا بی ویل بچی ! لوری مه ژاپ . به دی حال هم شکرو یاسه . داخود پینشو خبری دی . که داسی نه وای شو ی نو خدای خبر شه چی اوس به دی د پلار به خاوره بوئی شته شو ی وای . او حیثو نور و بنهجو به ورته به غوصه غوصه کتل . سپرغی ستمی به بی ورته ویلی . حیثی بنهسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالاترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپس در کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای کسرت میزدند که احمد ظاهر تحمل رازدست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت های پیش با امتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت های پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود و خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده و زار . (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرامش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی از مناظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم

مرگ



به هر سوسومرومی آشناد رجستجوی ولی از تو سرفاش نیست نه درینجانه در انجاسا بیاد بازی ای که میگفتی من ازین استان غم سفر ام ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی و رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی و رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خود پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جواب مرا که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم مان خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی ، نمی آیی

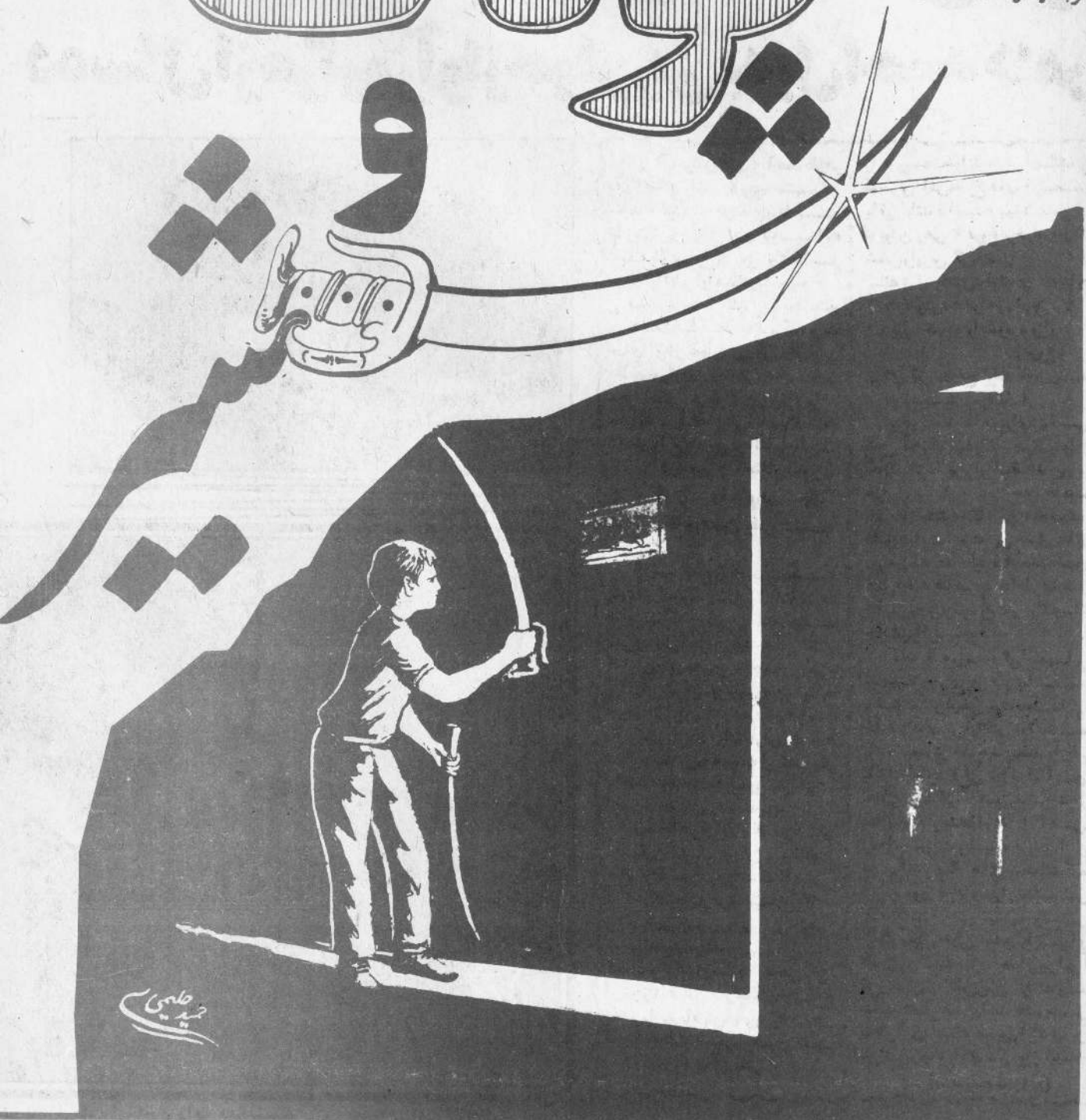
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمان که مرده بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب عجیبی داشت که میاد کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تسمخوش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

گودگودگ

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



سید حسینی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کار به شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میلغزد، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زره،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتها یک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بدوز،
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوانه که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((مپی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه بنجره میخیزد.
از شگاف پرده که به طوزه گوش
بالا کشیده اند، تکه و سیمی
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم به
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهن
خواب بلندش و باهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از بر جراع می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
میرود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بنده بی صدا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
میرود. روی پنجه های پابلند
میشود و خودش فشار می آورد
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین
تا اثر چی احساس از خواب میرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میکردیم و میرسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست؟
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میرود
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)

+ والدین باید ان قدر وقتتی که
+ به پسران قایل اند به دختران
+ نیز قایل شوند و غیره .
+ توقع هژده ساله گان از اطرا-
+ نیان به صورت عمومی با تفاوت -
+ های کوچکی که ناشی از محل
+ سکونت شان بوده ، همان است ؛

کتابخانه

نه رتبه گان و نه آینده گان ، نیدانند
که ترون پسر هنر ما چه سخت و سنگین
است . امید های نوین با عذاب های
کهن به هر طرف تگری ، گسرتگی
خوبین است اگر که هانسق در پیروز
آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
کنه ، جوان هانسق اسرور آرزو مند است
برای ماه غسل یک سفر به ماه کسند .

تعبیه کننده : نادر بهیما

صد جوانان مازید روماد رخود
توقعاتی دارند ، به گونه مثال
هژده ساله گان لیسه عالی مریم
که یکی از مکاتب تقریباً در افتاده
از مرکز است و با نهد اشست
اصالت های کهن که جز مفعنات
مانده اند ، به صورت عمومی
توقع دارند که برای شان در همه
امور ، آزادی های قایل شوند
پوهنتون تا شرایط درس و کار در
بیرون از خانه و غیره .

لین مکاتب و فابریکه ها که در سه
وجود آوردن تضای کاملاً راحت
روانی بامن همکاری نمودند
سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
گیری تست را میخوانیم :

دربار پرورش ((توقع از
والدین)) جز چند تن استثنایی
که از والدین به خاطر عدم ممانعت
شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
(مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
والدینش هیچگاه از اعمال او
باز پرسش نکرد و در مسایل شخصی
او مداخله نمی کنند) دیگر -
ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
نمودم و آن چه برای ادامه کار
بیشتر نوزده ام مینمود ، صرا-
حت یا سخاهی جوانان بود ، چه
آنان راهراسی از رویه رشدن
با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل
که فکر میکردند با آینه شان رویه
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
محدود و آن هم در برابر چشمد
پرورش محدود که بعداً یاد آور -
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ-

تست های روزنی به متابع
آینه تمام نمای اوضاع مسلط
روانی یک اجتماع بوده و هجده
ساله در مالک مترقی جهان -
نتایج این تست ها به متابع
شواهد تاریخی ، درج روزگار
میگردند که با کمال تا سفد روطن
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
بوده که خواستم با امکانات محدود
دست داشته ، روان جوانان روطن
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان
اجتماع ما باشد .
پازده پرسش همگن از یکصد و
ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنها یک زنده گی میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلیفونی را از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلیفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میبرد از کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده گی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد. در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شدند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روشهای تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماریهای مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار میگردند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدهند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موتزلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجالتاً خطر بخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بیالقه خطرناکند.

خانمی که تیلیفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود

حساسیت به پوست مادریک



ایجاد میکند. بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادریک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون - انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن ممکن است در کاوش واکنش حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۶۰ تا ۷۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادریک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسین میباشند که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پرانم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



از پیشینه سال پیش

باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقیکه امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

پسران محمد علم شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برای من تعیین شده بود اما از من چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علمنبوی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چيست؟

ج: در شرایط کنونی چگون واقعات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد و سه معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شتر و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا با راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از من بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نباشم یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهن آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میترسم که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علمنبوی در اثر لرزیدن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم مخصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تدای مینماییم.

س: تدای تان معمولا چيست؟

ج: است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانی که زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یک بر دیگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در زمین زمین ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته علمی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینماییم به زود تدای در کار به یک عطاری مشابه است برخورداریم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد از انتظار میکنند در داخل دکان دود و دود و شک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازند تا عاشق میکند... به...
جای (مادر اولادها) خودش به...
خرید بود... کسی بیاز... کچالو و...
میوه میخورد و میخواهد خانه رفته...
به اصطلاح بوز بد هد که بینید...
چشم بازا را آورده ام... مسا...
را گرفته... برای رسیدن به خانهاش...
(که در مسجد اتفاق شاه شهید...
است) به سرویسی سوار میشود...
سود را با شواری بالا میکند...
جایی هم نمی یابد... چوکی ها...
براست... نه هلیز موتر بر است و حتی...
بالای شانه های مردم هم جایی...
نیست...
جسور... عرقیزان و نفس زنان...
وارد بر میشود و خود را در گوشه های...
جامیکند... مرد خیر خواهی که در...
چوکی نشسته یاد شواری مارش را از...
نزد ش طور کک میگیرد... او هم زیاد...
خوشحال میشود که هم بارش سبک...
میگرد...

عظیم جسور هنرمند سابقه دار...
راهه ماوشما میثنا سم... هم...
آواز را وهم تصویرش را... آوازش...
از روی پارچه های طنزی میزاقلم...
به گوشه های ما آکناس و تصویر...
آزاد رقصها و تیاترهای تلویزیونی...
زیاد به تماشانشته ام...
جسور اکنون مدیور برنامه های...
نمایشی را در یوفاغانستان است...
مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف...
با استعداد و خوش برخورد...



شد و هم مردم چی قدر او را دو...
دارند که حتی در آن بیویار کک...
میکند... با خود در همین جر...
هاست که نگران سرویس... راکبین...
را دعوت مینماید تا چند قدم پیش...
بروند و جسون نیز پیش میروند و در...
افکار خود غرق است... که فردا چی...
بروگرام دارد... چی بنویسد...
چی طور تشیل شود...
که صدایی میشود... مسجد...
اتفاق... باین شوی... جسور...
بیچاره هر چند زیاد... میالد... آن...
مرد راکتر مییابد...
آن مرد خیر خواه با سود ایچسور...
آب میشود و در زمین فرو میرود...
شاید او چند ایستگاه پیشتر...
با بین شده باشد...
و جسور... بلی بیچاره جسور...
با چهره تماشایی خود راهی خانه...
میگرد...

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته...
شده... سینمای ماکه محم...
پوهنتون کابل است... با استقا...
از یک بورس برای مدتی عازم مسکو...
وصوفیه گردید...
نی برای این سفر آماده...
کامل گرفته بود و چندین روز...
بخش از آن در شهر نو و کومونه وی...
کابل دیده میشد که هی خرم...
میکرد و ویکن لباس برای خود...
و تحفه برای دوستانش در آنجا...
تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازه خوی...
میدان گردید... آن را گذاشته...
دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد...
که متوجه میشود از آن بکس خبری...
نیست...
آخرین میگویم به دل و گرده...
عادله ادیم که نه اشکی زینخت...
ونه داد و نغان را راه انداخت...
این سووان سو را خوب دید... فکر...
کرد شاید یکی از دوستانش با وی...
شوخی میکند اما چنین نبود...
سرانجام... عادله ادیم بکس...
خود را گرفته... سوش را با...
انداخت و روانه... سالون میدان...
هوایی گردید...
ماه عادله ادیم سفر خوش...
میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک...
تکسی سوار خود را انداخته...
به میدان هوایی بین المللی...
کابل شتافت... تکسی هر دو کس...
رایا بین نمود و عادله ادیم بک...
سفری



تا اینکه متوجه شد که فروشنده...
متکرر به جای روغن... کچالورا...
بیپا انداخته... کچالوی جوش داده...
شده پاک...
اطرائی مظلم... دووان دووان...
خود را به بازار جدید می رساند...
و سراغ آن فروشنده... ظالم را میگیرد...
اما نمی یابد... زیرا فروشنده... کانی...
نداشت و در کمارسوک روغن وارد...
می فروخت...
سرانجام... اطرائی دود مست...
در از تر از دنیا به منزل بر میگردد...
و فردایش این حکایت را به...
میگوید و میافزاید...
به کی نالم...
حقتم...
به خدا اوس...

ماجرای شیرین گل پرسوز و

حاجی کامران



حمید... عبدالله هنرمند خوب...
و با استعداد که در جمع هواداران...
هنرش به نام (شیرین گل پرسوز)...
معرفی شده است... اکسون...
مصروف تعبیه... سریال را در...
شیرین گل و شبر... آقا با حاجی...
محمد کامران کیدین معروف ما...
با جمعی دیگر از هنرمندان...
میباشند...



چندی پیش سریال تلویزیونی...
آن که مشتمل به بیست و شش...
بخش است به پایان رسید و...
زودی بیست و شش بخش دیگر آن...
برای تلویزیون... آماده خواهد...
شد...
معمولاً در نمایشنامه های...
این دو هنرمند خوب مانعش مقابل...
یکدیگر را بازی میکنند... حمید...
عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا...
اگر خیلی بی درکار باشد... واقعا...
سلیبی آبداری نتار بناگوش حاجی

بقیه در صفحه ۸۳

حالا که پرسیدید پس بخوائید

بقه هنوز هم جریان دارد...
کتر تخم میگذارند...
عبدالله ضمیم از شهر نو کابل...
س: چندین بار شکم را...
عملیات نمودند... آنها هنوز هم...
تکلیف بر طرف نشده... واز میخواست...
هند برای بار سوم شکم...
را باره کرده... واز به...
چی کار کنم...
ج: برای دکتر صالح...
بگوئید در شکم تان یک...
نصب نماید که به آسانی...
ببینید...
کلاهی از ریاست...
وزارت...
س: من به صد...
علاقتم چی طور کم از...
مد اطلاع حاصل...
ج: بچاره پوهنتون کابل...
تشریف ببرید...
بقیه در صفحه ۸۲

شاهم خبر شوید

اطراف افی از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه واده اش...
روغن بخرد و یک راست راهی بازار...
جدید گردید... در آنجا یک...
روغن (آسیا) را...
افغانی... ارز آن تر از...
تعمین شده... فروشنده...
خرید... بنجهد افغانی...
کرایه تکسی بود...
خنده و دل امیدوار...
گردید...
با خود گمت برای...
از روغن ذخیره شده...
استفاده میکند...
سه روز پس از آن...
از روغن تازه...
اما به هر اندازه...
میباشد...
برای تسکین درد قلبی خود بخرد...
آن زنده می میکند و در رشد رکمی...
باشد...
هرگز اصلاح...
حکم اطرائی شنیده بود که...
بود یک تانک تیل لوگر...
(بالاحصار)...
شده که آرد روغن را...
مند وی کابل به فروش...
بولیو را که باد شواری...
بود...
برای تسکین درد قلبی خود بخرد...
حکم اطرائی کیدین خوب...
که با در بیخ از مدت چند سال...
این طرف... به بیماری قلبی دچار...
است... با آن هم با...
بیشتر به کارهای هنری...
ادامه میدهد و بیشتر...
های کوتاهی را که در آن...
میداشته باشد...
آواز همه زیاد تر از کوجهی که در

که

ما خبر شوید



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری می میرد زنی منحرف می شود

هاله بی از درون جهره
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار بفر
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشید بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود
 سوزان این از گون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان
 سخن سایش بر نشانه های مرمی
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمرد می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشینی را بر پستان
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموم
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به ناله وی مقدمه گفتم
 تونیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشود یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده

وین همان کشتزار صاعقه
 زده و سوخته ام زیاد تلاش کردم
 تا نجاتم بخیشم ولی نگذاشتند که
 به زنده می آبروشدانه باز گردم
 تا آنکه دود ستود و یاد رنجس
 غرق شدم
 امروز میخواهم دیوار سکوت را
 بشکم میخواهم برای کیسی
 درد دل کم میخواهم اقل یک نفر
 غصه مرابد اند آخر مرز بی بد نام و
 زنی تن فروشی شناسند زنی که

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دلم میخواهد
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را
 تحمل میکرد

بگذر از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخ از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همشا
 گرد یها و نگاه های دنیالگر مابین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بر سر آزرگ
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندیم هنوز دو سال پوره آزرگ
 پدرم نمیدانست که جوانی بیست
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه ما راهش
 را باز کرد نمیدانم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میدانست
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 در دیده او قرار میداد
 دیری از آشنایی او با ما
 نمیدانست که روزی مقامات نامزدی
 ام با او جیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد

از آن پس از او و از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدر شرف وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چسبون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان هر دو بی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گانم بایست دست
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید ؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بد هد تاملش شرمگس را کهن
 با کام جانم احساس میکردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گانم پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هتم تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند

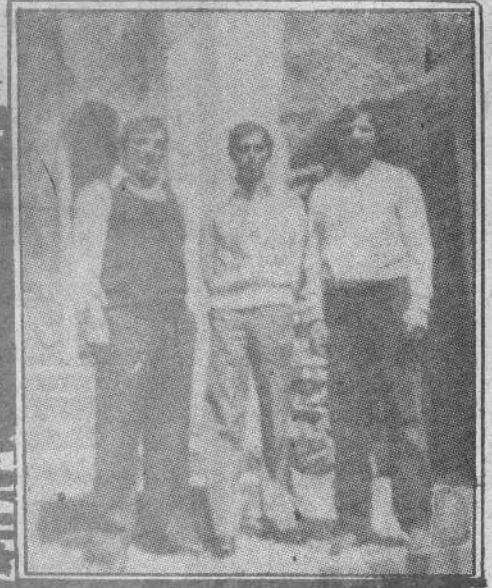
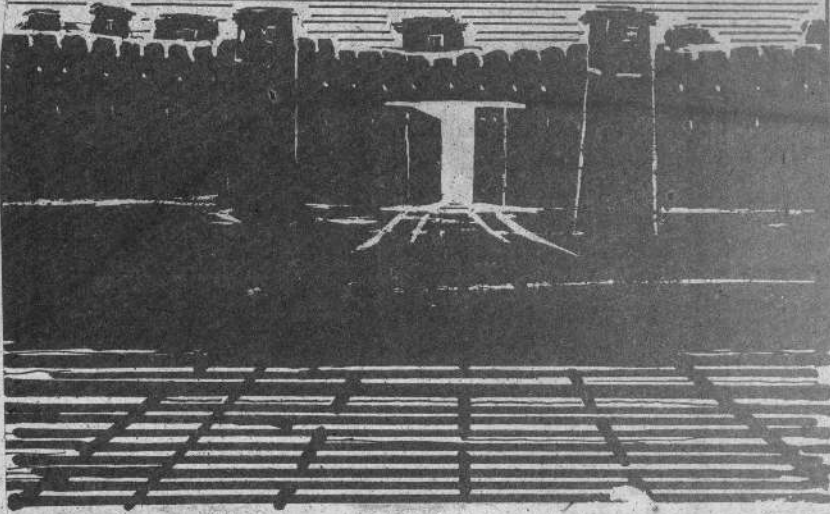
و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر
 این صحنه بهما شبها میگرد
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در هتم
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده های میفشد

یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر عشق خودم
 بخواهد آقوت به یاری دوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه سب روان محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم
 زن فایده نگذرد باست چه بترسم
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و باجم آن داشتم که
 میاد آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان برسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 آهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردن این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار محک
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبر و نود جانب
 من نگاه انگنده گفت با دست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعینتان به صبح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اصرار او سوار موترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را میشنوند از نقاط مختلف آن باز پدید میکنند.

بوده عقیدت روزه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد، ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم میخورد که ((گلد انهای تیکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) ایما کمر بند و کارتوسها آویخته شده است اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و تر کساری آنطرفتر ((طوبله)) و ((اخور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میآمدند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور مارادری پیش میگزینند. ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر انیو سوئیس تصمیم گرفتند تا مودل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر انیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرایبساد

پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل •• پستو دیگرش در هند

یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد ها را کاملاً ذهنی تلقی نمایند یک رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نبودم، مرا از خانه بیرون رانده و ادا ای کلمه (تو حرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

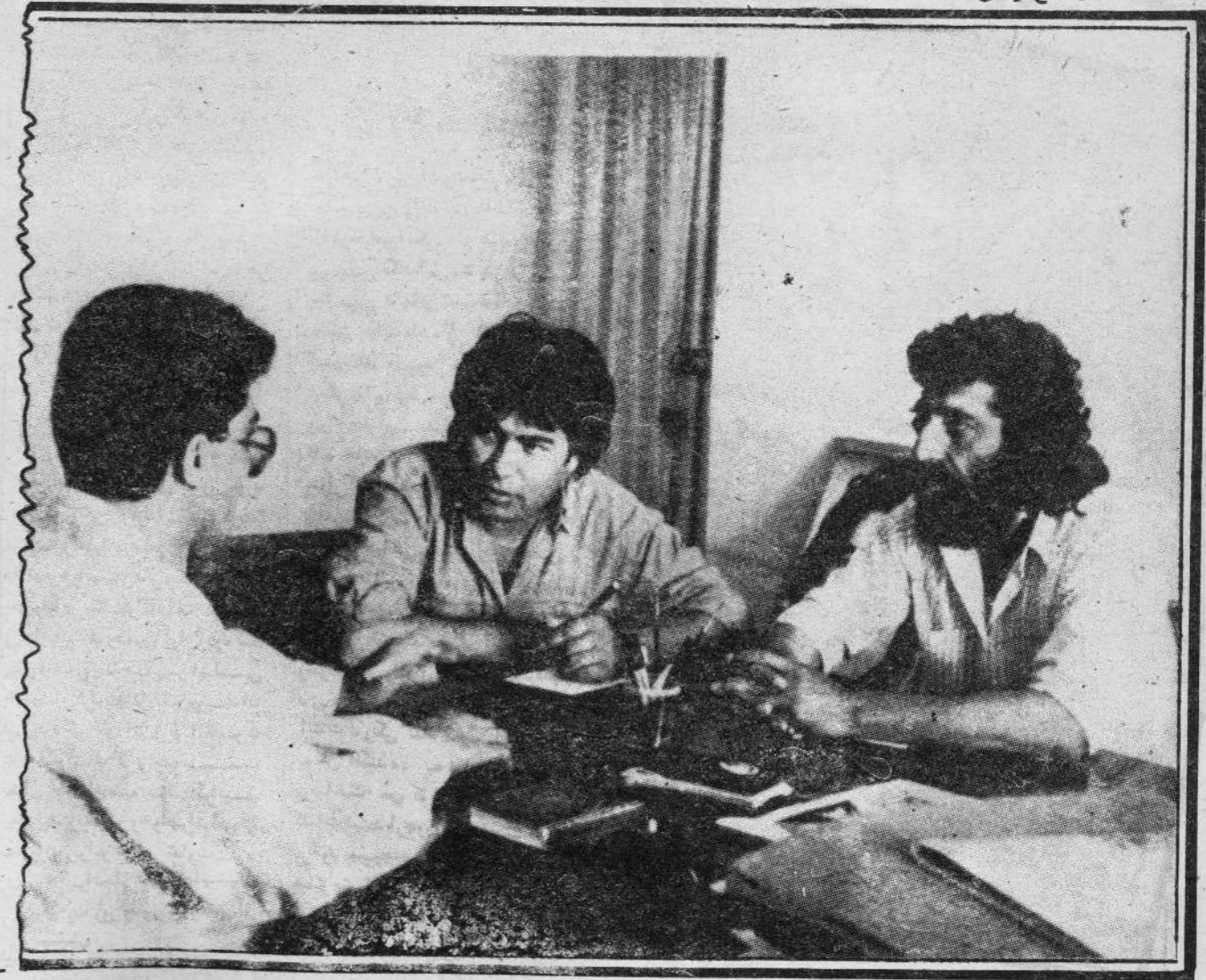
سوار گادی کرده راه خان بابا در رادیش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی پرت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچسبیدم و در آتش دلهره میسوختم از او خواستار گردیدم که به من حال سازد که چنانچه بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید که آزاد باشد

و باید باشد تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکتورا در خارج مصروف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیلات سلکس یک سینماگر جوان و سرور - فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاوردهای دارد ، فلماهای ((آرزو ، پور تریته و خواب (طلائی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی (از شرق)) ، گفت و گوی مادر خانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط مأمور است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیکه (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط مأمور است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

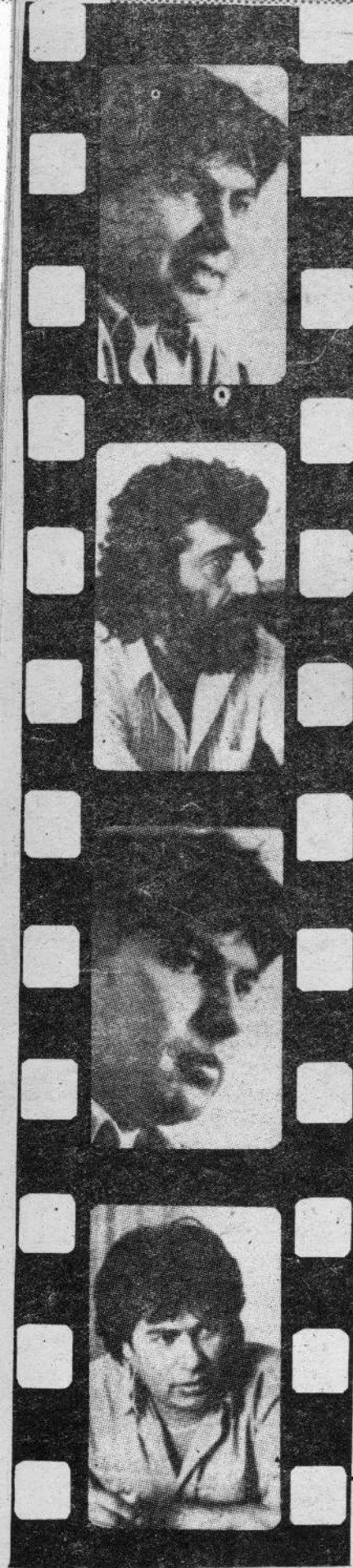
سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیکه (هست) را باید باشد) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازب - دن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلائی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و ویرانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبودهایش سرانجام یک کشور است ، و مردم ما بدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فزونی دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به ساده‌گی بپوشانید و یا این که قدمی فراتر می‌گذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف می‌سازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد و مسرود رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کس عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است و لیس آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

دلیل آن عرق زیاد است. این عرق که ساعتها با باکتریای جلد یکجا شود، بوی خیلی ناگواری را تولید میکند. عوامل دیگری نیز درین امر دخیل اند و عبارتند از پوشیدن لباسهای نیلونی یا پولیستر که از بروسه تبخیر عرق جلوگیری نمی‌نماید. درجه حرارت نه بلکه فشار روحی مانع عرق اضافی اپوکرایین میگردد. برای این کار فشار روحی اندک کافیست. به همین ترتیب، بوی بدن در این نیز بیشتر در افرادی که تحت فشار روحی باشند، مشهود است.

جلوگیری از بوی بدن حمام و شست و شو

بوی بدن در صورتیکه اساسات حفظ الصحه فردی مراعات گردد، تا حدود قابل ملاحظه می‌گردد. اما شستن و استحمام روزانه با بوی بدن را تا حدی که بوی بدن ناشیست مانده پوشش از شکر و سفید تخم گذاشت. بشوید در حمام یا شاور روزی دو بار در تابستان مطلقاً ضروری پنداشته میشود. باکتر - یای جلدی ظرف ۶-۱۲ ساعت روی سطح جلد نمومیکند. پس در مناطق گرمسیر روزی یکبار استحمام ناگفتیست. اکثر افراد درین مناطق با استحمام سریع عبحانه قبل از رفتن بکار قانع اند. ترکیب از عرق، چرک، لوده گی و او شرایط ترانسپورتی غالباً منتج به بوی نهایت بد بدن میگردد. بهترین راه مبارزه با آن اینست تا هنگام شستن دوش یا حمام گرفت و از مواد ضد عفونی یا

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یا به کاری را از بین ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لیاسفا

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفست اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن تعایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرسرم حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷



در ارتباط به شعر و موسیقی - نام شهادت و نغمه‌ها در حدی که نیست شعر عاصی را هنر و دنیای او یکجا بوده و در طول زمان از شما شناخت مشترکی بوجود آمده است. من فکر می‌کنم که سوال اول خود را از کارهای مشترک فرهاد و عاصی شروع بکنم. به عنوان دود و ستود و همکار و کسانیکند عرصه فرهنگ و هنر شهرت می‌یابند. در کارهای مشترک تا نچه نوع رابطه وجود دارد؟ عاصی: تشکر و دست محترم. گرچه بارها توسط خود در این مسأله روشن گردیده است، باز هم قابل یادآوری میدانم که رابطه من و فرهاد در بابالاتر از مسایل شخصی بوده است. این مسأله طوری است که فرهاد همیشه اولین شنونده شعر بوده با شعرهای از او به خانه می‌برد. این کرد و ام و شعرهای بیگانه بل ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان می‌شد. روی آن عده از اشعارم که زیاد ترغزلواره ها و ترانه های پر بر میگرد آهنگ ساخته اند و آنرا خوانده اند. گرچه آهنگهای را که روی شعرهای بلند ساخته اند کمتر به شنوندگان می‌رسد و کمتر به علاقمندان شعر رسیده. مثلاً با د های آیند و بگذ آریسد تا شاکمش. به همین گونه من اولین شنونده آهنگهای آقای دریا می باشم چه بر روی اشعار خودم و چه بر روی اشعار دیگران و به بعضی آهنگهای که طرف توجه و ذوق و سلیقه خود واقع شده و تصنیفهای هم ساخته ام مانند آهنگ (خلوتی کوه خیالات سو آنجا بزم) و یا (پاراگرسه ویرانه مازند) و یا آهنگ خود شما بنام (دریا) را تصنیف کرده ام. یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و عبارات و جملات را گنجانده ام. علاوه بر فرهاد ام جسوری است در عرصه هنر و عرصه کارش، از شما شنیدم از آوازهایی که در کارش دوست داشتیدش خوش می‌آید و به نظم فرهنگی اصلی است و هنرمند با حوصله و بر کار است در عرصه آهنگسازی و طوریکه به ما و شما معلوم است که علاوه از

گفتگوی با فرهاد در باب فرهنگ عاصی

آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز خوانان ما از روی سفره آهنگهای او برداشته شده است. تاکید می‌کنم که در باب بیشتر از لحاظ بدنه آهنگها از خیلی هنرمند تر برایم مطرح است تا آواز خوان و هر دوی ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور بهره می‌گیریم. چیزی که من می‌بینم شعری سراج چیزیکه ایشان می‌گویند آهنگ می‌مانند. من برای شعر نامی گرفته نمیتوانم اما او آهنگشرا فرشته میخواند من به شعر نامی گذارده نمی توانم ایشان آهنگشرا لیلی می خوانند و همچنان او آهنگش را چیزی دیگر خواهد خواند. رابطه من و دریا ازین قرار می باشد. سیاورن: و شما فرهاد جان چی گفتی دارید. دریا: چیزیکه من باید اضافه کنم در همین مجله در شماره های گذشته گفته ام و آنچه را که اینجا می‌گردد عاصی محسوب و سپهرین گفتند. سیاورن: کب‌های عاصی را اینچنین هم میتوانیم تعبیر کنیم که وقتی (یک آفتاب مشترک) به هر دو پتان می‌تابد یعنی یک فکر مشترک هر دو می‌تواند متحده می‌گردد و شاید هم اصول این (فکر) را عاصی در گنجهای خود نور می‌بیند کرده باشد. عاصی: اینجا اصولی مطرح نمیشود، منتها منبع الهامی برای هنرمند طایفه یک است. دریا: بالاخره اشتراک اندیشه داریم و این بیوند را نباید دست کم گرفت. سیاورن: این اندیشه را تعریف میکنید، در یک جمله؟ عاصی: بالنده شدن فرهنگ و هنر و اجتماع مان. سیاورن: بسیار خوب! قبول می‌کنیم. سیاورن: خواننده ما میخواهد بفهمد که شما چند ساله استید از دوایج کرده اید نکرده اید. که ام فاکولته را خوانده اید و در کجا زاده شده اید. فرهاد: من یک شخصی مجرد الاصل استم

لطفاً با تفاوت برگردانید



سیاؤون : ویک کی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنگی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاؤون : وشما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دوکته گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجایمانده است ، دوم موسیقی صرفاً فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیخواست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی با بخار خوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دوکته گوری نیز داریم که تا سیر بلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشرانی معین نتوانستند یا نخواستند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از اینجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری گم بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی غربت ماجیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنین در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد .
 من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه د پیگرم آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه د پیگرتان نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در داخل چه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما کدام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دوکته گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سزاغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیت یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاؤون : بحيث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانیید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزیت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتیکه



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟
 لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا ماچاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجالی برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند .
 در اینجا بعلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسورد نظر نیست .
 سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاؤون : وشما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا ستید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان راد ر مورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعاد ی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید یه ، هنری نمیتوان ناپیل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت و ایشان لطف کنند و بگویند که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصاد ی جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظا - لمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها از زنده ها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید از بیایی کرد و هنر را ، باجه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خشو - نت بارو مظلوم در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر - نبوغ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود -

زوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است برد - آوار است ، نم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم، ناتوانی، کند و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

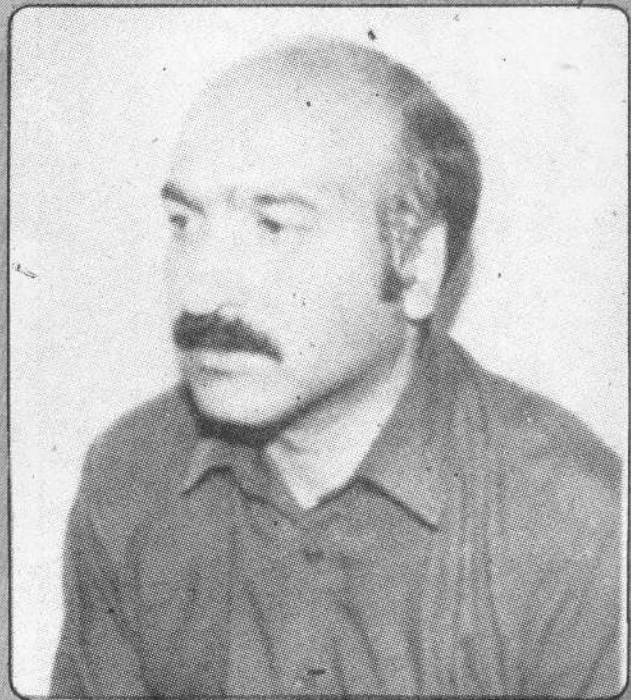
معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، بیست سال با اینترنا سالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران علم بودند. این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفرین هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهم گفتم هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهیم داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتتدود های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکسپر ۴۵۰ روبل در ماه بشود. بقیه در صفحه (۷۸).



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کسند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واگسند در پیغ
از اسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گسندم نفس شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خنده هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرقع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می ستود

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخمی ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یارو ، هر یاره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت ده و شنیده ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست
در راه شفاخانه چشم از زنده گسی
پوشید و فاجعه يك عشق نامراد
در قلبم ثبت شد ، و از همان روز
همیشه از شروع اول صبح يك
شاخه گل (گلبرگ) را روی یخن
خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر
شما صحبت کنم . از راهیایی
نخستین تان به هنر چه خاطر می
دارید ؟ به صنف ۴ مکتب بودم
که از بالای ستنژ مکتب یام به
سوی پوهنی تند آری باز شد و
بعد از ترانه خوانی به قالب
نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس
به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم
به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد
مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ
فوتبال از او پول خواستم ، مادرم
در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی
حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن
هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن
که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .
نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه
تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس
خواندم ، وهم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله
مثالین خوب و موثق تیاتر تلویزیون
است وی در اجرای نکته ها و
اسیات هانقش خود را چنان با
مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها)
لقب یافته است .

اوید فتر جمله آمد ، تا برای خود
هنکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم
بدون مصاحبه برود ، بخصوص از دید
وقت راجع به گل تازه بی که همیشه
به یخن کرتی او سنجاق است ،
سوالی در دل من جوشید و آنروز
هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت
اولین پرسش راجع به گل سرخ
تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش
سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است
او عشق من بود یک عشق بی آرایش
هر دو همبازی دوران کودکی
بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ،
قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز
یعنی ۲۷ سال قبل در باغ
چهلستون بادستان واقارب میله
داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم
از جلدان یک شاخه گل کوچک
(گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام
سنجاق کرد و گفت بعد از مرگ هم
این گل را پژورم ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی
که آسان ؟
— نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر
آسان میبود در هند همه دلپ کار
میشدند ، من در یک نمایشنامه
دو بار یک جمله را تکرار و تمثیل
کردم که بار یازدهم ضعف کردم و
نقش زمین شدم ، سه بار گفتم :
(صاحب برای چاشت چی فرمایش
مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارد
و به کارگردان فلم هم تلکسی
تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در
غیر آن مجبور خواهد شد اقدام
لازم کند . کارگردان تقاضای
سری دیوی را نادیده گرفت زیرا
قانوناً تهیه کننده مکان فلم در
صورت اقامه دعوی سری دیوی
مسئول می شدند ، محکمه حکم کرد
که آن صحنه را بردارد و تهیه
بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگها
ست با وجود آنهم دختران فلم
های هندی حاضر نیستند در فلم
ها بوسیده شوند ، ولی به قول
(رومیش مهران) کارگردان فلم
(گرو) در یک صحنه این فلم
متن چکوتی سری دیوی را بوسید .
قبل از به نمایش گذاشتن فلم
سری دیوی موضوع را عادی تلقی
میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند
شد سری دیوی از تهیه کننده مکان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روڼونکی هيواد يو تلی او ټول ته
گران سند رغایي و. هغه
زموږ د وطن د شنه بن يون نارامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو يې د پور
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم يې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هيواد په فضا
کې انگازي خوږې کړي او اوښتم
غږ د کلونو د گرد جوړوونکو
له شاخه غوږ ونوته راغی اولکله
د بسرنیو کلونو ورم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوي شوي بانۍ تازه کوي او
شنی يې ساتی.

اوهغه د موسیقي د لوي استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمسور وړند
په اړوندو کې يې زموږ د موسیقي
مخفونه او مجلسونه تاون وساتل
په زړونو حاکم شواوږ و نو په
پراخه اوسپنځلی د نيا يې حکومت
وکړ.

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزيريد. پلار يې
هغه ته ځانگړي توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوست
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواوږ د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چيزي راکه خورده نمیتوانم
شعونی باب است.
من کتاب هاي رادوست دارم که
کرکترها و داستانهاي واقعی
زنده هي را بیان کند. از عطریات
خیلی خوشم می آید بدین خاطر
یک کلکسیون عطریات دارم.
استراحت را خیلی خوش دارم.
من همیشه قبل از خواب در مورد
این فکر میکنم که من روزی ستاره
باشم که در داخل و خارج کشور
دوستداران هنر فم از من همیشه
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-
ستان نزد یک از روي نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند.
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد
ازینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ما هم جذابیت
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساري میپوشم. هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هوري)) که در
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت
دارد یکی از چهره هاي تازه-
سینمای هند میباشد. این ستاره
در آرزوي اینکه روزی مانند هـا-
مالینی ستاره سابقه دار در
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد، به ښمار و آورده.
وي در مورد زنده گی اش چنین -
حکایت میکند: نام اصلی ام
((منجاری د هوري)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دايوکتر فلم نام سپنار ابالایم
گذاشت در جهان سینما به این

دزیسور تیاتر

د آنتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخري من
د ایرکت نمایشنامه ((انگشتر الماس))
نوشته مهدی دهاکوي است که
چندي قبل نمایش آن آفتاب
یانت، این یک نمایشنامه کميدي
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زردی یکی هاد رنسا.

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان
از کشور تحصیل نموده ام. در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی
همکاری ام را با کابل تیاتر آغاز
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر
د ایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود. بعداً
د نمایشنامه هاي اتونومیستی، کام
به سوي نور در نمایشنامه خانم
جان نقش هائی را به عهده

د آنتم، نمایشنامه (نامه نگارشدن،
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک
د ایرکت کردم، و کار آخري من
د ایرکت نمایشنامه ((انگشتر الماس))
نوشته مهدی دهاکوي است که
چندي قبل نمایش آن آفتاب
یانت، این یک نمایشنامه کميدي
و انتباهی بوده که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.
همچنان در زردی یکی هاد رنسا.

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انترنیمیکم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا از خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دستاران اوازش برمسش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل با پاسخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمردن بین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بین تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنرینه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمردن بین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کون ای .

— بالخبندی پیشم داند .

— تحقیق میکنید .

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشوم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از ان ناراضی استم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و برداشتند . که در ان یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما بیله ندرت بدیده میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پشردان شد و پس از نظریات — تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بودند فنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد — ت — هافمن د و سال پیش شروع شد . که یکی از پر مصرفترین فلم هامیباشد که تنها بازیگران مرکزی ان به ۳۰ — نفر میرسد و در نقش های د یگسوان ۲۰۰ — هنرپیشه نقش آفرینسی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر: حربه ای توییست . پاسخ: من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالای آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه د وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او انچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالای تو امر کند تو یالاین امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را د ایرکتر دیگری است که من یالاین معتقد استم . با ایشان هرچه را دم انجام میدهم باید با سوزولیت باشد . حتی اگر قطعه بازی هم باشد باید با یک فداکاری بازی شود . بقیه در صفحه (۸۲)

اگر د خنک زیاد بکشد . بچه هم فریاد میکنند . ولی گویند انقسم میخورد که پیشرفت به نصیبت است اما این قسم خوردن یک قسم زورنگ روزنگ بود و انهم در جایی که گله می موز میزد و انها از تشنه گی مینا — نید . در چنین حالتی بسرنک — هنرپیشه روزگشینه در خانه خود آرام تون بود اما با استفاد از موقع به ملاقاتش شتافتیم . دختران زیبایش نیز مانند خود ش خاموش است و خنده کود کانه بی بر لب دارند . بایک دیدن فوراً به شما دست خود را دراز میکند و شما را کاکاسیکوید . در عالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . برود یوسران بایک دم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاد از مرصت در این گیروند اریاوی چنین آغاز کردم .

نقش ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر یک
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند. به تصفیه
حساب میبرد اختتام
شعبه بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد خدمت بود و هرگونه معالجه
و تد اوی را رایگان انجام میداد.
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
سوار) در جوان تحصیل کرده
در صد کارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان
تکسیمین هار سایز همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند. اداره جیان ایستود
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات
زیود ستان را در نظر گرفته و تد ابیر
عاد لانه بمبئی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلمیر
داری، مغازه هار و دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ -
نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است .
در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن ها در روی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

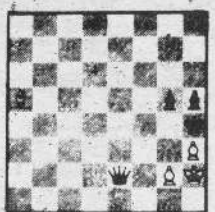
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوانتر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . غرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سمر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمایی (۵) سفید باد استن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید .
2- Fg3+ و آن مات را
1- ... Wf2
2- Fd6
معدل جمال ۱ به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی (۱) سیاه بوظه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پیفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3+) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7+) تسلیم با مات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3 و مات .

بدین ترتیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (و یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انتقاد نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نیستم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاتر اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیو بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاومون و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه را که نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعیبت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هنگام و این مختلف من حیث استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا سال ۱۳۵۰ تاکنون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار من شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
است و از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محترم قربانعلی هنری
بر رسیده من توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا تلنگار از یاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سالی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. سی) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتکین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشتهایش چنین نوشته بود:

(وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیوتسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موا بیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

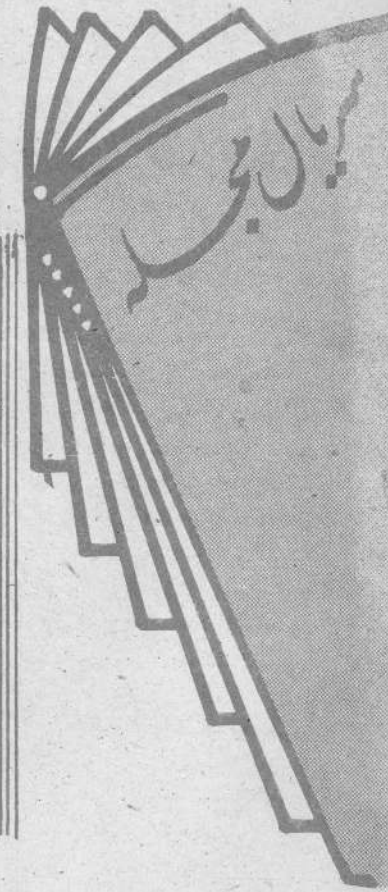
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورشها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالانسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۹۳۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیسها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چگونه شد و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف رایشدند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوسد های سبزی، و بناره‌ها در زیر شعاع آفتاب رویه غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم زم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویکشب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در دهنم هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما از ریخت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانگی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرا فراوان کمک کرد. من نسبت علاقه مفراطی داشته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم وهم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهی مادرم با عبور از بحیره کسبین به سوی کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. ششماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کردنش استید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که دروش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و در دهان تو افتاده.

* شماری پیش از ایشان (جامی) فزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروزه شهر آریتم تا شعرت پابند. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه بیسز بملوی شعرت بپاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثی و مطالبی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسز آمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه، که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود بحر سرای خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسب اوی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنای سرانم نیز به علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسره کری . خوخلک چی ویش تیوونکیسی جنگیزیه دغه سیمه یزفل واورو او دخیل وحشت اوبربریت به نتیجه کی بی د نیدن او فرهننگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کری یو د هرات تاریخی اویده هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د مسلمانانو ستراوسپیخیلی عبادت عای یو چی د جنگیزخان د کشورزی کجستک تولی او هغه دینسی تیوونکی لیکر لخوا وچار اوس اویوه بی رحمی وسزول شو . د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یزفل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اویده هس مقدس مکانونه ورن اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات ونیو او د ورن وچار بنار سه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم سه خیل نول عظمت سره همانس تیگ ولار دی وروزی د هرات مسلمانسو ورونود عبادت سپیخلی عای دی .

وای چی غغه وخت چی د هرات خلکو تسمم و نیوس عبادت تعای جو کری لازمه بی وبله چی د دغه عبادت تعای د جو و لو باره یو داس تعای یو پاک کی له هره کبله مناسب اوسم وی ، توبه محمدی مقصدی د یسوخلور سرونه به بیلا بیلسو خلور و عایونکی به خاورونکی خنی کری او وروسته له تیه مودی بی بیرته له خاویرو و ایستلی و س لیدل چی د یسویوری سرونه و راسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسن مسجد به ناوخوا کی ختی شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی سه ورسیدل چی د هرات به تسول بنار کی د عبادت تعای د جو و لسو لپاره همدغه محل مناسب عای دی . د هرات د جامع مسجد د جو و لو کار د سلطان بوخت غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروست و ختونوکی شروع شو خو خرننگه چی د مسجد د جو و لو کار لانه و ترسره شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو او وروسی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارنم شسا و ورسره مخالفت اود بنسی د ولود سرته ونه شورسولای نوزوی بی سلطان محمود د خیلی باچا هس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جو و کره اویدی د ول بی هم د خیلی کورن اوهم د هرات

د هرات د تاریخ د سیمه یزفل واورو او دخیل وحشت اوبربریت به نتیجه کی بی د نیدن او فرهننگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کری یو د هرات تاریخی اویده هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د مسلمانانو ستراوسپیخیلی عبادت عای یو چی د جنگیزخان د کشورزی کجستک تولی او هغه دینسی تیوونکی لیکر لخوا وچار اوس اویوه بی رحمی وسزول شو . د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یزفل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اویده هس مقدس مکانونه ورن اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات ونیو او د ورن وچار بنار سه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم سه خیل نول عظمت سره همانس تیگ ولار دی وروزی د هرات مسلمانسو ورونود عبادت سپیخلی عای دی .

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . بارها ، بارها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهامن با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت برم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کون بودم ، هنگام جان کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگریستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهرم این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه بایان یافت و ما در اشتیاق رفتن به اروپا راداشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظر من آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادون موفق شد که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختند تا فرانسوی بیاموزند ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیزورین اوکس) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم) ، گرشن واندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سر میبرد) .

این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتیم برای رقص بوم من حجب و کمرویی دوران مکتب را نداشتیم ، اما سرنوشت حوادث چه زود تغییر می یابد .

منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتیم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند .

که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسران سلاطین باچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میگویم - شیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مروری در گوشم زوزه میگرد که با بیست تن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را درید ار جندی قرار خواهد داد .

ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبیه‌گر افغانی دارد، با مزاج آنها سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
 - ۲- گشایش نتیجه رنج
 - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین
از لیس‌خند بچه‌جورجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون همیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چی میل دارید؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «آورا با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
 - موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
 - خندان باشی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
 - خوش قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
 - راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمه سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنح شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فرنگدان‌های این مرکز زلزله، منطقه یاد شده با هلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید.

در اثر برده‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم

ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نامیان گشت و در (سوگه) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آنگر خورشید و زمین بایر می‌گردد می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز ببارد بگرید پدید آید، مجزوی را تا شما خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام «اری ویل» ضمن مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرورفته‌گی جیبوتی- عرب که مانند ایاندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ کیلومتر زوفا از سطح بحیرتعمیت دارد در حدود ۲۵ کیلومتر در زیر آب گرده است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاش نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان از اعماق زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (عقار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً

در مدت ده میلیون سال خلیج سانی متر فراخی یافته و بر اعظم ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا- های افریقای و هریس بایکدی بگردند. آنگاه آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکوار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگه کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین موترها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آغوشانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض و ضخامتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز های گفتم .
آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .
در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چس خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .
شنیدیم که کسی صدایم میزند :

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چوبی - خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا هم بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملکن شمال روزه شریف

- جوان)
- بفرمایید)
- آبا لطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای پار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :
- آبا شما کدام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرف را قاطع کسرگ گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سکرتر خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چند ان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چوبی - خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا هم بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه می حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سرس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را بناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* باناه نشینی ماه شوی . باقار -
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کند . بلیقیس بسل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می برسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— بلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خورن به خانه های میرمن که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! اگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، مسه خدمتش رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی از اندیوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) در (مربای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرگز به طریقی سرمان نشکند
تصاحب جدا و نایزاد می نشکند
تصاحب اگر می نشکند گوسفند نیست
از نایزاد بپرسید که چرا می نشکند

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

می نشکند

نکته پرانی

- * میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. پس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- * درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کنند؛ مجرد هاروماهل ها.
- * مارعینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی

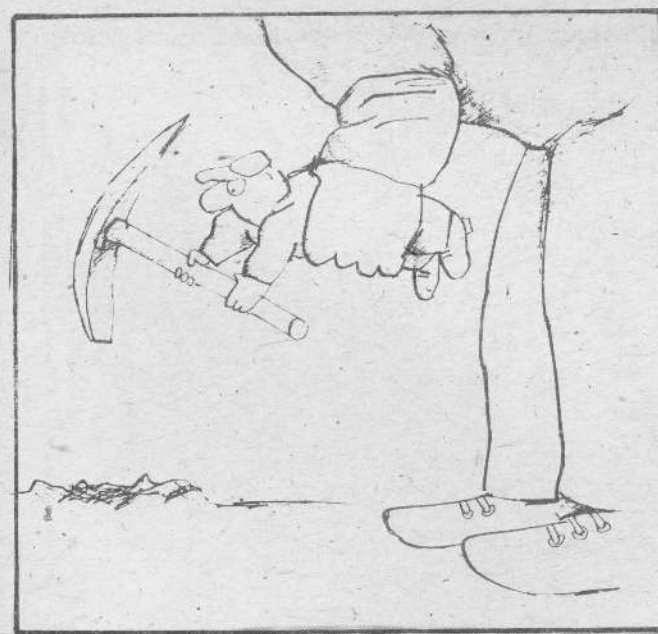
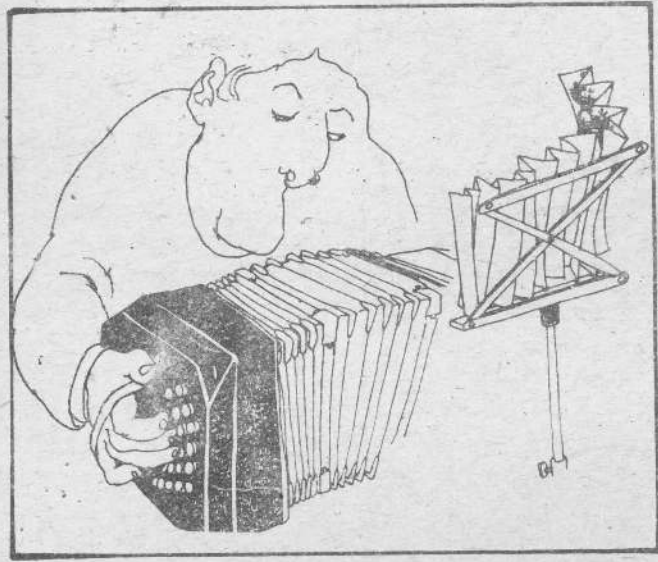


یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند وگردد خوشدل
عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان دوصد گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قروض از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

بزرگ

کارتون



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشورم را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟ برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی: - چرا؟ - لطفاً روی من شریف بیاورید - فرستند و همیشه رها

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمردی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیورمرد با حاضر جوابی و خوشنودری میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت: - مادر دزد افغانی به من بد میخواستم به یک پیورمرد بد بخت بد هم - پیورجان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمرد چی کاره است؟ - آن مرد تکت فروش سینماست. ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱ - ما مورد ملامتی قرار میدهید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲ - کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

- ای بد بوی بی حاصل - برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳ - مصیبت لکچرد هند و حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴ - غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵ - آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶ - بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات میخواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میسی ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم، اولادایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابرداشت به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابرداشت وگفت بلسی صاحب امرکین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بللی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بودمت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مگوریان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود هفت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسش میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشیر استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرد و چاره صحت بته که به خیر سرکاروزند می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فرستاده گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر بودند و دست میبوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیار ترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژیرن که در فکر یک آینده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی در حالی که توصیه نامسه کاکام را باخود داشتیم. - بک

مترجم: حمید خراسانی

کتاب

طنز از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسئ ، ځکه چي آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلې بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايې خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي ترلاسه کولوي .

جانوښي نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلې زيرې اووتوکړي د ريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ، که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه . ځکه چي له تاڅخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي په رسمي وخت کي د ليلامي شيانود اخستلوپه چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي زبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خايي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظنون د سروسيه گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريډ لچي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رښتيا ووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي زبه دي په رښتيا وچليږي .

د مکرويانو هلکان چي د سروپښتان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي د حشراتوڅخه داروواخلي ځکه چي اوس په مکروپانوکي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري او ډوري به درځني ژړنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي او ريډ لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي . ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژورول نه کسري .

ژر تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه . که نو خسک به دي پوستکس وباسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو اوډيزلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده . هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانولپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سروسي کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختر او وډونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

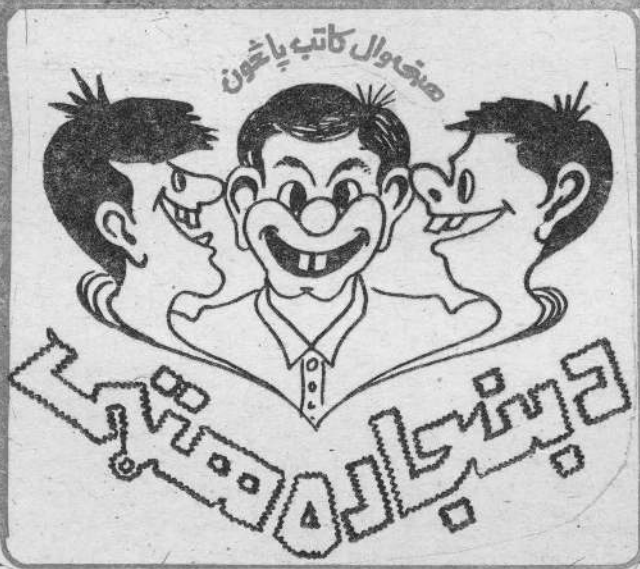
د تظيفا درياست ډېډيوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي د دغه لهاي مچانويه لاندې شرحه يسو پيشام صادرکړي دي .

د بناړ د تظيفا نوډ رياست قدر منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !

ستا پسي له هغې باملرني څخه چي زمونږ د ژوندي بائي کيد واود نسل د ډيپوالي په خاطر موجوده ده ، د مچانوډ تولني غږ يد بناړ د کوڅو د ټولو مچانويه نماينده گڼي د زړه له کومې مننه څرگند وي ، موږ به خبروچي په دي راوروستسه وختونوکي د تيلود نشتوالي په نوم ستونزه تريو بڼايه ليري شوي ده ، خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو څخه د کتافوډ ارا ليقا ، خبرر راگوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروړي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي .

پخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور د رياندي مهربانه شي ، ځکه چي بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه به تنکيزي نوډ سباورن به سچله کي د بڼجاره له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي د کهنه فروشي څخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي آيب درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو د دنيا په هغه اوډغه سرخپروباندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحتی یوشمیر باندې د پلویو به
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس به
 لاره وو . کله چی
 خوقده ه هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کارو چی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به
 دي خبره جرت واهه چی ناخپه
 می پنځه شپږ گامه ورباندې دیو
 د رملتون به لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېږد او پانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 او به بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروشو څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم به د کان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وي
 له هغی ورځی چی دغه
 دری گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوڅی د اوسیدونکو به
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرموند جوړاوتالاکولوسو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیخام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په بخله حیوکی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 د دې له پاره چی د وینوله بانک سره د وینود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي . نو د وینی بانک
 ته مشوره ورکول کفزی چی د دې کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو به وسیله د دې کار آسانید بیچگاری
 په بحای له وینه ورکونکی څخه وینه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دې ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اونښان
 خاوندان کوي . او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خریداری کی د طنز لیکونکی سو د
 انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد ونوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هرڅومره د طنز لیکونکوله خواڅوک
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گوڼو
 لموتشولواو وجیب ډکولود ریاست
 د خدمتو د یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تنیس میر- د اختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوار ناتا) مقابل (مرد ولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیس باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیروین فلم (مرد ولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد یوگاری) فلیمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیک فلما- به ویژه فلیمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلیمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلیم (چند روهن) در نقش شهنشا، اکبر- (سرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلیمبرداری نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود رخسار و خاموشی ناشدنیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای علمی را در دستوری معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلیمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در دستوری بمبئی تاکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوگاری (رابنا) (انجان) فلیمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آن که (همان سوری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیوی (بیبی تاکیز) به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بد برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غریب (توبه تاشانی شونتنگ فلم آمدی یاب منظر مدخله در کار دیگران) مادر راج کپور، بیمار از شنیدن صدای شوهر، دوباره به چوکس نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آواز به قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و او را از نزد یک ببینند. پیوسته فریاد میزدند، تا زمانی او را ببینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیماری که به دیدن او آمده بودند. در لیب کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تا مل و مذاق فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهای او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان ننگته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مدخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مدخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نمود و ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تبلیغ فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه بی گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای خاطر

موتی لال:

این هنرمند جوانمرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلیمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یابی افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد راج کپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه، فلم قرار بسود

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلیمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

نشد وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلیمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

عشق و رزی کارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلیمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نواسه هایش صدا کردند. (مادر ک بزرگ) ما درک - بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن. بیوزن در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی دلپ صاحب پیشوی بالا تر از یکسند و بیجا سال عمر کنی...) بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرمین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط ترینر تیم در محاسبه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی روند گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گمان صرف ۲۵ ثانیه توپ را نزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد. این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند. چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یارد دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهان نی را قام سازد.

اولف تیرمین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازی های جهانی سیدل مدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرمین از دوایج نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از محاسبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا می دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم. تا همین تجارب نوین را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

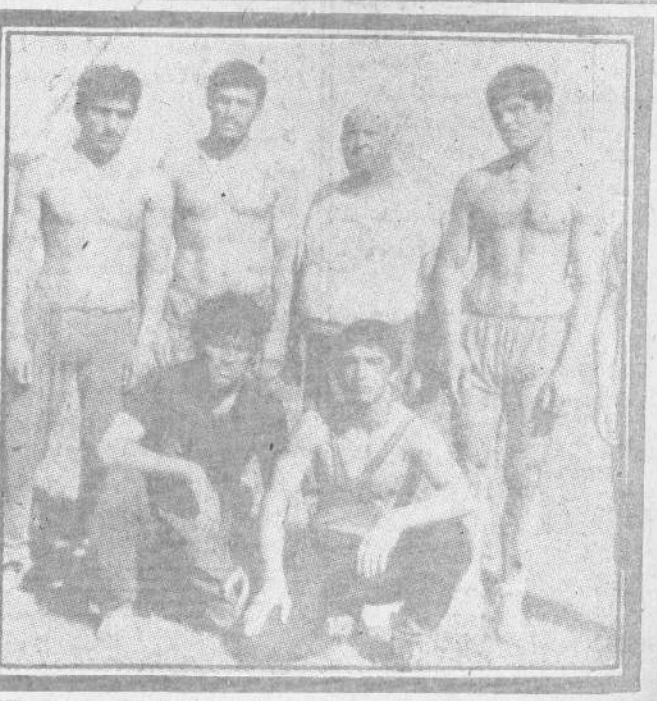
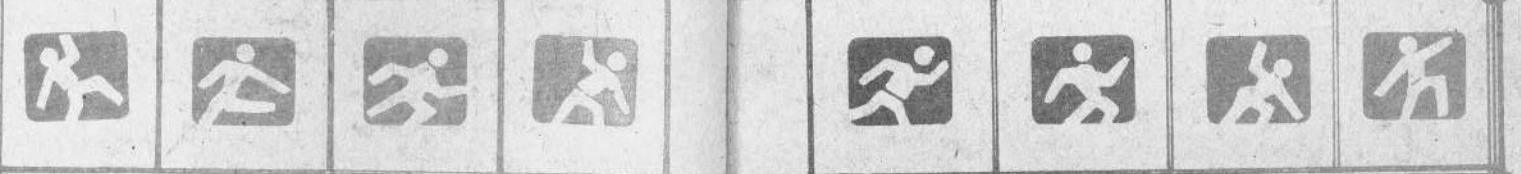
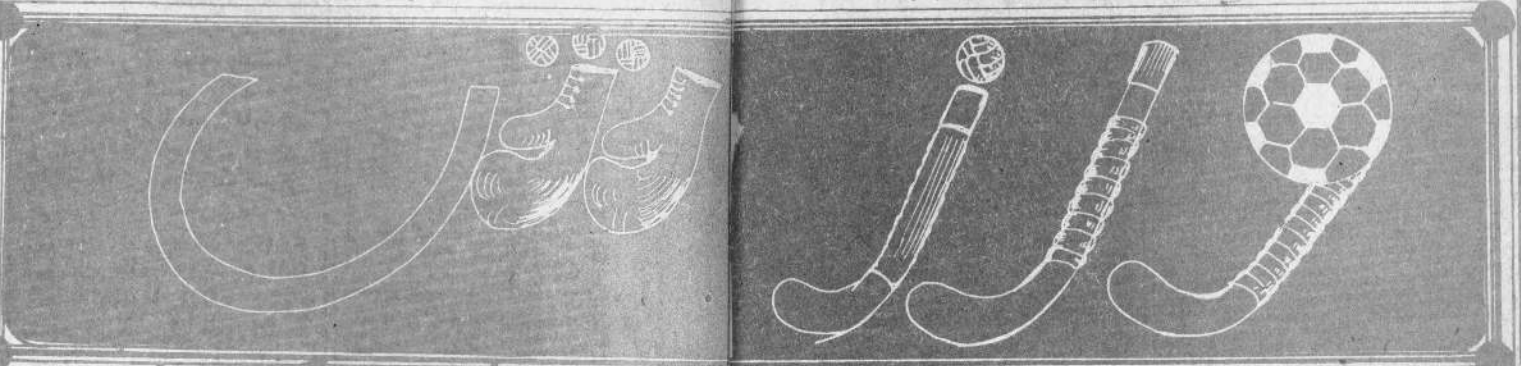
موترسایکل سوار کوچک



در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماسی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیکن پیکنگ بانگ و اکو باتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کسب نموده.



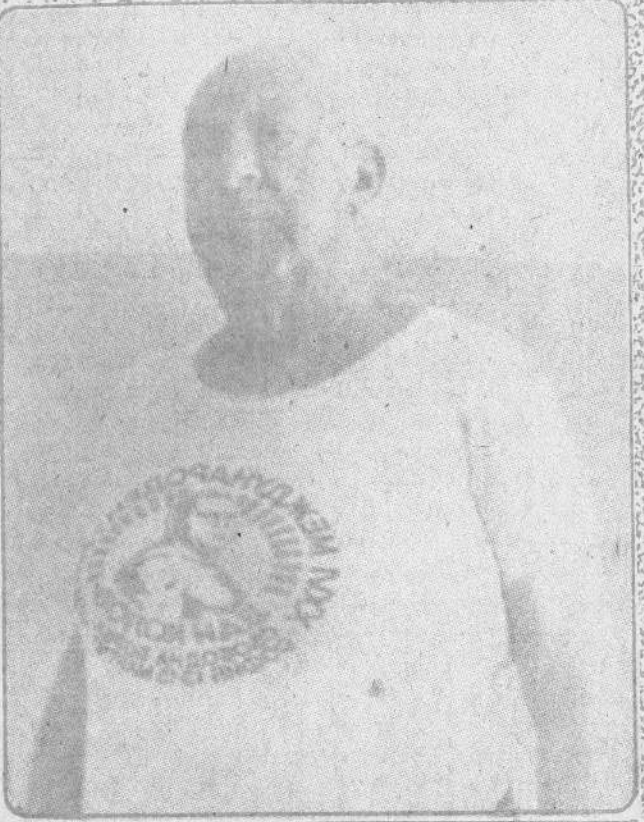
آزاد و تریبه شاگردان چنین روشی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد و داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در آنزودتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیروزمانده و عالی را کسب نموده ام. هارود یلیم همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد و داخل کشور حتی در خارج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در آنزودتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی کنه نتایج بیروزمانده و عالی را کسب نموده ام. هارود یلیم همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

نخستین زنان جود و باز

کانونیک از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و نهمین مرتبه از پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زمانیکه هفت یا نهمین مرتبه از پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویند او که ابتدا تمرینات پهلوانی را در زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویان بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم متر قد و نیم متر عرض هاله هایش در حدود بیست و پنج سیور را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. در سن هجده سالگی هم از خودش من شوم که میگوید: در گذشته هارویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان من پهلوان قوی پنجه و شناخته شده بودم. کنترسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، برود مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

آواز و نواز

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوتال) را شنیده اید . وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد . یعنی اجزای هند و وجد انانید بیرو موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی عناصر فوق را شامل است . اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد .

سر : کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را در نیک بیندیرد . و یا به عبارتی دیگر : هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صداد رنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هر گاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم . مانند آواز مرکب زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره .

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم .

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده :

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- د ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- به ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لسی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوضی ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد .

تفاوت کم فرکانسی ها را نظر به مهار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه نوازان که گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لی مردم عادی به آن بی تفاوت میانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند . آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظرات آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد .

یاد داشت : فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زور)) یا بالایی رامیدهد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ ببرد (سا) را که شروع کرد بدیدهد شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بیدهد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست .

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوتر های خانه هم وارد بروج بباشد .

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنده با (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند :

۱- هارمونی هارمونیک آلات در بیرو موسیقی را اگر آید و بسا نومیو خرید باید برای سر کردن به نفرنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید .

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید .

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سر کردن صرف برای خود تخصیص دید یعنی به اصطلاح (هردسته) نسا زید از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید .

۴- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولو گیری نماید .

۵- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را بادقت به خاطر بسپارید .

۶- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید .

۷- با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگردد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

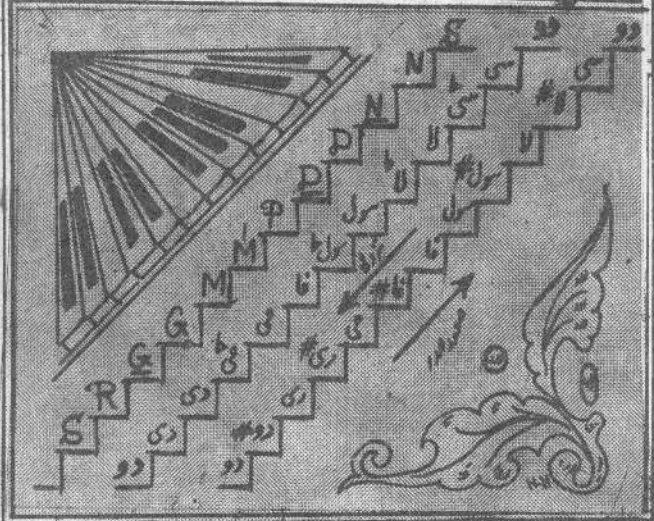
داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني را به ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . سه . رده . ني . سا .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (گه)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همراي با شملر
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند



ويا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول را به
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعميق آن و به طبله ميکوبد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر امراض
و عادت کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيك است که توسط
موسيقيدانان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (۲ ضرب)
واحد قياسي تال درهند ماشره
يا *Maashrah* و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که با پديده موخت
هر (تال) در خود (لي) را
همراه دارد .

تال ها در شرق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با ماشره تال ها
طاق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش اينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .

تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

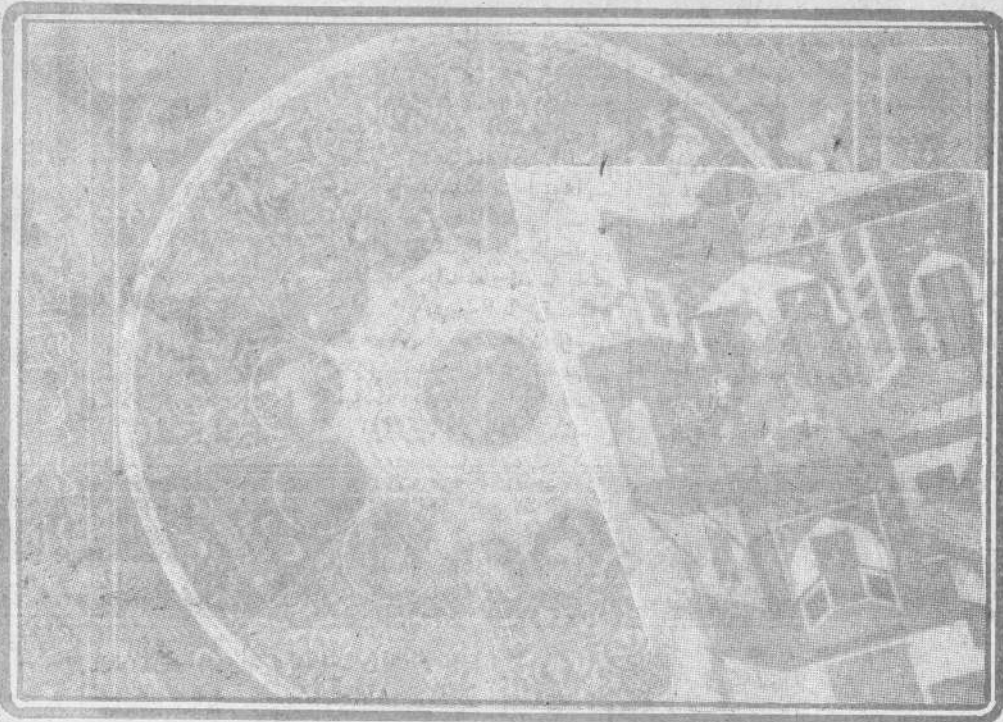
نوشته ادوارد گومز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند.

حتی در زمان حیاتش، دست
آورد ها و بیروزهای تیمور،
اسطوره‌ی نیا انسانوی بود. مثلاً
باچه صوت تکان دهنده
و نیرومندی شکست انگیزاین چوبان
بچه شده چهاردهم از سلاله
ترک و مثل که فرمانروای فارسی
شد تیمورهای خود را بزرگ آسا
ازا تا تولیه در غرب تا مرزهای
چین در شرق رهبری کرد،
تا (۱۳۷۰) امیراطوری وسیعی
شیمه قلمرو تحت فرمانروایی
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
 با همان نیرومندی و زرنگی
 که از خود در میدان نبرد تبارز
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)
 که بنام تیمور لنگ معروف است،
 به راههای رو آورد که در سرزمین
 های تحت تصرف خود، جاودانه
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
 وسیعی را رویدست گرفته
 از جمله اعمار چندین مسجد که
 نمونه‌های خوب هنر بهری
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
 نشینی در دامان آسیای مرکزی
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
 مناطق که در آن مسکن گزین شده
 یعنی در مناطقی که سنت‌های
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را
 داشته او با نهاد‌های اسلامی
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
 قدرت و مشرویت جا و جلال
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
 و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
 در سده پانزدهم جالب توجه
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
 در گالری ارتو سکس در انستیتوت
 سمیت سونیاد در واشنگتن
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
 اسد) گشایش خواهد یافت.
 راهی را که تیمور در پیش گرفت
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که
 برای نسل‌های بعدی معیار
 های اساسی، تزئین و ساختن
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
 ختنند که خوابها و آرمانهای
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
 نظامی تحقق می‌داد، وی -
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلسی
 در رابطه با سیاستمداری اثر
 گذارد و کرسٹوفر مارلوویز با بر
 انگیزت تا ((تیمور لنگ کبیر))

مدها اثر دیکره نمایش گدا -
 شته شده است؛ این کتابخانه
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران
 شامل آسیای تریخی کتابهای
 مصور، طرح‌های مهندسی
 و سایر کارها برای دربار است.
 در همین جا بود که زبان هنری،
 رنگ و خط، رشد یافت
 و چنان گنجینه هنری را بوجود
 آورد که شایسته حرمت و حفاظت
 است.

گرچه خانواده تیموریان که
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
 شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

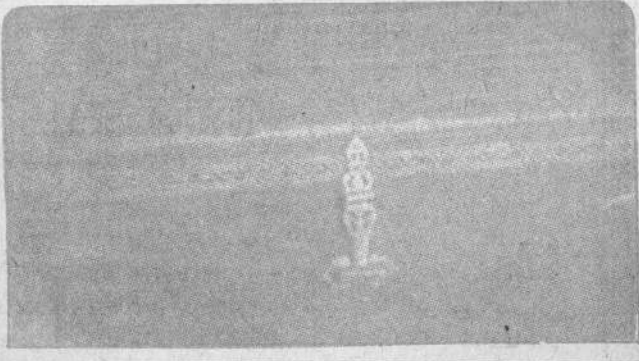
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
 ساخته شده از چوب سندل که
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن
 کاری در مصر حاضر است.
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
 بدیده های هنری بیجا مانده
 که نمونه کیفیت عالی صنعت
 و معیارهای بلند هنر و تصورات
 هنری جهان اسلام در سده
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
 ایراموجود آورد که نقش اساسی
 را در شکل دادن روش‌ها و سر
 خورد های غرب بسوی جهان
 اسلام برساند. سایبر
 هنرمندان غربی مانند جورج
 فرید ریک هندل و الساندرو -
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف
 بودند و شعر شناخته شده ادگار
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن
 تیمور بحیث فرمان‌میدان
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
 شرق نزدیک در گالری مکلنز
 میگوید: ((تیمور بخش‌های
 از جهان را با وحشت زیر و زیر
 کرد، اما هنرمندان رانیز در
 چنان راهی به کار انداخت که
 بیان هنری را در همه جهان
 اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان
 سعدي و تصویر های از اسکندر
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی مید ل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم راخترند تند

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بد ادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر ترا دوداداد... بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 وبه راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد... از درد و غصه
 بزواک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرگ های اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست .
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترك گفتتم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست... سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید... در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برده
 تصور آن جان گرفت... حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند... دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد... ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک و برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین... ازین رو هدف ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمینوی... است. امروزه چهار برنامه برای ما ارجحیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند... مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکتولوژی است ما تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوطه مدیریت آبنما چشمه های خیلی غنی داشته ایم... تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکتولوژیست ها روبرو می شد... چون شوروی اکتولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد... اما اکنون آکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است... برایتان مثالی بزنم... لنینگراد پیوسته با طغیان آب های رودخانه نواووبه رومی شود... و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکتولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند... از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکتولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند... تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت وهم محیط زیست را حفظ کرد... با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید... و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است... تا جایی که ممکن است مسائل اکتولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم... زیرا بقای کره زمین به اکتولوژی وابسته است... ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند... و به شما لگان نیز گسترش یابد... همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود.

گذشته از اینها ما بلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری بشود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند... وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند... از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود... از این رو تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند... انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسک)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند... خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم... حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد... برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت... ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم... انستیتوهای راه کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیرتر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است... که چه از نگاه... شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم... اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند... لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد... تابع فرهنگستان باشند... درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست... از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند... تعدادی دانشجوی مطرح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند... این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند در آستانه دهن بد بویش در دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آگنده از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اش را نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مد فون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارت نام خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟

کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادی ساخته اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم کم کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی) و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثرگذار باشد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در راستا تلاش پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسهیل مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه خارج از آن، و وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسپیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیراهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد آوردم دوست که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روی برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم و وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکنند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیور مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریدم، این سو و آن سو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد و وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم. تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موتروارد یکی از کورچه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع بدیروام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه وید نام
 داشتیم تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام
 میکرد، ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک
 دیدگانش سرازیر شود و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 آنچنان که گویی اشک سینه را
 تا سرحد ترکیدن برکند.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر
 چیده میشد و لحظه ای بعد از
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته شد در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 آنوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسوی کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثنا گنی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم. من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تارک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم، هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردی که کودک نو زادی در آغوش داشت. پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزاری ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم. نخست از پدش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت. تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم. وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جامة خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگذارد، پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود. مگر وقتی تو را به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تو را با یک نام مسلمان افغانستانی تعویض نمودند. اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بی رحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیرون بدری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزش مرا دوباره به خانه خود برد و او آن جا به شهر کابل انتقال داد. آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت. در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم. اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پیدر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید. چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیوری از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنگ نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم. آنها موضوع را رسماً به پدر نگاه داشتند و من منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شدم که سرنوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند. اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را بازه من ده»

و یا وقتی از خانمش جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز، بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تما

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشتر احد ظاهر رفتی احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زنی و در این کویا کویا منی!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هد میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در رخ نمیکرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزد باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!

دهرات تاریخی

ریخی مانیو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلاته هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جبر ولو لپاره له شیزو خبستو اوچونی غځځه استفاده وشوه اود یوالونه یی په فویر نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب انبو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیومه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاعیه کارکی د پوه کلکه اوبحمک سنگر رول هم لوبولی د ی .

ریخی مانیو د بیاجور ولونه لری کی د اختیارالدین کلاته هم خاصه یا ملونه وکړه اونه ۸۱۸ کال یی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جبر ولو لپاره له شیزو خبستو اوچونی غځځه استفاده وشوه اود یوالونه یی په فویر نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب انبو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیومه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاعیه کارکی د پوه کلکه اوبحمک سنگر رول هم لوبولی د ی .

د سماع د روزی څخه تیره شوی د دغی کلا د بیاجور ولو نقشه طرح اوملی کړه . بدغه وخت کی د د یوالود جبر ولو لپاره له شیزو خبستو اوچونی غځځه استفاده وشوه اود یوالونه یی په فویر نفاست او طرافت په د پیرو ښکلو او رنگینو کاشی گانو پوښل . د اختیارالدین کلا د خپل مو جود پت په توله موده کی دامیب انبو او پساد نا هانو د خرمسرای اود وسله تون او د شاهی ثروت د زیومه تون حیثیت درلود . دغی کلا همیشه د هرات د ښار نه د د فاعیه کارکی د پوه کلکه اوبحمک سنگر رول هم لوبولی د ی .

سماع څه ته وایی

د طریقت د لویانو د یوه تن زیارت د ی . هاخوا ته یی د سپینو ځلمیو فواره د . اود کوچنی په غیسی ورته سرت کړی دی . اوښو خوا وای یی له یاد پتی دی د یوښان هلته له ننوتو څخه اود سړکی . (۱۰۰) نوم یی لیکواله د سماع په باب په تفصیل سره د لویانو د طریقت د

د بیجا و د تاریخ

لازم است بدانیم

لهنده هم وسیع ودرخشان
ولی ۰۰۰۰
- سکندرقدوسی در ۲۰ سالگی
اردوی بزرگ فارس را در هم
میگردد .
- ژوزه در ۲۰ سالگی اصرای
شهری ((جهندگان مروانید))
را به پایمان رسانید .
- باهرین شاعرانگلی در ۲۰
سالگی منظومه شرقی ((کار))
را نوشت .
- کارل چوک در ۲۰ سالگی
لقب داکترنلسفه را کلمی کرد .
- چارلز هکس ۲۰ ساله رومان
((یادداشت های پس از مرگ
کلوپ پیکه)) را ختم و طبع
اثر جدیدش ((ماجراهای
الپورتست)) را صحت .
- گوته در بیست و پنجمین بهار
زندگی اش رومان ((رنجهای
ورتر جوان)) را به تشریح کرد .
- ناپلین بناپارت در ۲۰ سالگی
مکتب به جنرال لوا گردید .
- الکساندر پوشکین در ۲۰ سالگی
نصل اول ((اوتی اتی گین)) را
به پایمان رسانید .

یک ویلون در سوراخ سوزنی

د رسکو، در موزیم پوینتخیک،
انزهای د زفر میکرومیناتورست
های مشهور اتحاد شوروی ایـد .
وارد تیر کازاریان موسیقی دان
ارمنستان و نیگولای سیدر -
یستی متخصص زراعت از اوکراین
به نمایش گذاشته شده است .
برای بسیاری از کارهای
انحاحتی مفهم ((پارکیراز
موی انسان)) نیز قابل استعمال
نمی باشد ، آنها را میتوان تنها
توسط میکروسکوپ مطالعه نمود .
بطور مثال تمام عناصر تجمیع
کننده کشتی ۳۲ ملی مشری را
سیر - کازاریان چهارصد بار
باریکتر از موی ساخته است .
کابین دقیق ویلن ستراد پیواد
را از ۰۶ بزه جوی ساخته
است ، وزن آن ۰۰۳ ر . گرام
جده و د سوراخ سوزن جای داده

شده میتواند
کارهای سیاد رستی ،
منجمله کتاب ((کبزار)) تاداس
شیفنچکوحیرت آور است . این
کتاب دوازده صفحه دارد که در
هریک ان هشت سطر شعر تحریر
گردیده و جلاوه در عدد تصویر
هم در ان وجود دارد .
با لای مقطع عرضی یک
چوک گوگرد هفت جلد از ان
نوع کتاب ها جاداده شده
می تواند .
سیاد رستی کوچکترین
تعل باکلید ساخته که در
جهان مانند ندارد و در مقطع
عرضی یک تاریخی انسان
جای داده شده می تواند .
میکرومیناتور اهمیت جدی
هنری دارد . تیر - کازاریان
بطور مثال ، یک زمانی حلقه
را ساخت که برای دوختن رگ ها
حین عملیات قلب یکارمی رود .
ولی امکانات استادان میناتور
تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار
داده می شود .

مثلاً همه میخواهند اطرافیان
از غیبت گویی ، تحقیر و توهین
کردن و به قول زهره حبکی ازلیسه
مرم از یک زاغ چهل زاغ ساختن
خود کم کنند .
و تا جایکه دیده میشود ، آن
قدر اعمال برخی از اطرافیان ،
جوانان مارا انیت میکند که آنها
در جواب توقع شان از شکایات
حرف میزنند - یعنی هنوز
نمی توانند بالای اطرافیان حساب
کنند و توقع داشته باشند ، و یا سخ
هایی ازین قبیل که پشت سرگویی
نیاشند ، حرف چینی نکنند ،
دور زنده می شخصی خانه او را
کسی مداخله نکند ، رانیز می شود
شنیده .
و جالب این که وسایل اطلا
عات جمعی ما نتوانسته اند حد
اقل یکی از جوانان تحت تست
مرانیز از خود راضی داشته باشند
و از پاسخهای شان به صورت
عموم میشود یک حدس داشت و آن
این که جوانان ما خبر زده شده
اند و از یک نواختی وسایل اطلا
عات خسته و به صورت عموم مسایل
دوقی ، تفریحی وکی هم ادبی و
اجتماعی را پیشنهاد میکنند .

نظرات جوانان را در مورد
تحصیل میشود به چند دسته
تقسیم کرد :
اول دختران مناطق تقریباً
دور افتاده از شهر را که حد اکثر
شان میخواهند تحصیل شان را
ادامه بدهند و عاجز تقاضای
اجازه از فامیل های شان میکنند .
دوم دختران و پسران مناطق
مرکزی مشهوری که عموماً میخواهند
در جریان تحصیل بعد از پایان
یافتن صنف ۱۲ چند سالی را بری
تفریح در تحصیل وقفه داد شود ،
مثلاً مرگان علم ازلیسه زرفونه
میگوید :
خوب است در سن ۱۸ سالگی
حد اقل یکسال رخصت باشم چون
کاملاً از تحصیل بیخسته تحصیل
کردن ، خسته میگردیم . . .
سوم آنانی که بنا بر مشکلات
نتوانسته اند تحصیل کنند و یا به
تحصیل شان ادامه دهند ، مانند
جمعه مراد پاینده سر باز کسه
میگفت :
خوشبخت است کسی که چانس
ادامه تحصیل دارد .
و از نظر من نود درصد جوانان

من در جوان مدرسه ابوحنیفه یک
دختر ازلیسه زرفونه یک کارگر
کارخانه های جنگلک بود ند که به
نظر شان توانسته بودند در مقابل
دین مستحکم باشند .
در مقابل قانون و جزای قانونی ،
عموماً نظر دارند که باید برای جوانان
نان استثنائی وجود داشته باشد .



نود و هفت درصد جوانان ما
در برابر دین ، خود را همکسار
میشمارند مثلاً لیلنا ازلیسه ملاسی
به خاطر این که نتوانسته مقررات
دینی را مراعات کند ، خود را در
مقابل خدا شرمسار و گناهکار میداند .
برخی ها ، اجتماع ، و مسایل
اطلاعات جمعی و والدین را مقصر
میدانند ، و سه درصد شامل تست
و سینییم که درین زمینه همه

هم عقیده اند .
از جواب والاترین خواهش
۱۸ ساله گان به صورت عموم
میشود یک نتیجه گیری داشت :
((همه برای من)) البته
به استثنای د و نفر که میگفتند
میخواهند برای تد اوی مردم
خود داکتر شوند . همه خواهش
جلال شکوه و افتخار دارند مثلاً

۱۸ ساله گان

احمد شاه سر باز میخواهد بولد ار
باشد . لونا از آمنه ندی میخواهد
زیباترین و شکیباترین همه باشد و
به همین ترتیب .
اخلاق مورد پسند دختران
تحت تست من اگر هم که خود شان
بیحد محبوب و گوشه گیرا میتند ،
اجتماعی بودن است و پسران
نیز برای خود اجتماعی بودن و کسی

عظیم برخی از دختران در پو
هنتون به حدی بالای اعصابم
فشار آورده که اگر قدرت پیدا کنم
دروازه بوهنتون را بر روی چنین
دخترانی خواهم بست . . .
همچنان هژده ساله گان من
از دروغ گفتن ، فریب دادن ، غرور
ببجا و خود برتری بینی ها عصبانی
میشوند .
در برابر پیشنهاد من در مورد
تدریس مسایل حاد جنسی در -
مکاتب به خاطر برون برآمدن از
نا به سامانیهای روانی در سنین
قبل از جوانی همه رای موافقی
داشتند و یا تایید گفته هایم مثلاً
لیلا ازلیسه عایشه درانی میگفت
چه بسیار دخترانی که بدون آگ
هی قبلی ، وقتی به مرضی ماهوار
(عادت ماهانه) زنان دچار
میشوند با مشکلات روانی روبرو
میگردند ، پس خوب است در مک
تب بحثی بیامون چنین موضوعاتی
وجود داشته باشد .
و آخرین پرسش مرا که (لعیا ر
های انتخابی برای همسفر
رنده می) بود ، مثل بعضی از
سوالهای دیگر ، نه هژده ساله
گان ، بل که اجتماع شان با سخ
میداد . مثلاً برخی از دختران
ساکن خیرخانه ، مسجد انفاق و
سید نورمحمد شاه مینه ، دست به
د هان برده و گوئی گوی دواز
اخلاق شنیده باشند ، به سوی
من خیره خیره میدیدند و اگر هم
زیاد یافشاری میکرد ، دخترانی
(چون بلقیس) جمیله زهره از -
لیسه مرم) میگفتند :
- هیچ تصمیم ندارم . اصلاً
نمیخواهم ، هنوز وقت برای فکر
کردن در همجواری نیافته
ایم . . .
و گروه دوم باخشنودی و صراحت
کامل که گوئی پرسشی مطابق
خواهش خود یافته اند ، جواب
میدادند . مثلاً حبیب از شیر شاه
سوری ، همسفر آینده اثر را مقبول
ترین ، کاکه ترین و باغرور تر از همه
میخواهد .
بریت بال سنگد کاند ارمی
خواهد یک دخترخانه را بگیرد که
رویشرا آفتاب و مهتاب ندید
باشد .
سلما ازلیسه ملالی میگوید :
همسفر آینده من با یسند
مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل
کرده باشد . . .

گونا



بقیه از صفحه (۵۱)
 در میان بازیگران فکرمیکم
 (کمال حسن) به هنر خود
 ایمان دارد. او کتر خود را چنان
 می یابد مثل اینکه آب در بنه
 جذب شود، سایر هنرپیشه ها
 باید تکان بخورند و با ایشان کک
 شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
 چای حل می کند، آنها را نیز باید
 چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
 در فلماهای هندی سرود ابرسا
 نکرد، این دیگر تعصیبند -
 گان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
 میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
 استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
 موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
 ابعاد لازم آن توسعه دهم، اما
 مشکل است که از این مسابقه
 بیرون در ششم، من در حال
 کار کردن در سری فلم استم. بعضا
 با عشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
 می کنم که این امکانات وجود
 دارد که قدری کیفیت را به کیمت
 علاوه کنم.

قصه آدمهایی را شنیده ام که
 در همین زبان عاشق سه یا چهار
 دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
 نداشته اند. هنرپیشه ها نیز باید به
 همین صورت سرود اهای ممتسی
 شان را بلند کنند. در میان هنر-
 پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
 سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
 عادی کار کند. من فکرمیکم که
 این مساله در آینده توسعه
 می یابد. از همین جهت بود
 که شش ماه قبل آمضای قرارداد
 فلماهای کهنه را متوقف ساختم
 فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
 بچن فلم ((عزت دار)) را با
 دلپت کار میز پرته ام. میخواستم
 میتود شان را از نزد یک مشتاق
 کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
 این طرف شما چی آموخته اید؟
 پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
 را داشته باشید حتما آن را به
 دست می آورید. چنانچه
 من خواستم در چندین فلم کار
 کردم. من این فلما را چنان به
 جنگ آوردم که یک گرسنه نان
 را به جنگ می آورد. من در ک
 کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
 را به آسانی می بیند. این
 هنرپیشه گان را که من انتخاب

کرده ام، اشتباهات خود را
 خوب می بینند.

پرسش: شما چطور چنین
 حرفها را میزنید. سینما گرا
 مانند فلماهای شان در خیال
 زنده می بینند، مثل راجیش-
 کهنه که هنوز هم معتقد است که
 ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
 آگاهی داشته باشد که امروز در
 کجا قرار دارد. او باید در زمینه
 اندیشه کند. اگر او در فلم
 ((اند)) و ((سفر)) خوب
 درخشید از آن جهت بود که
 اوزحمت کشید. من فکر نمی کنم که
 ما مردم در خیال زنده می کنیم.
 شما خوب میدانید که ستاره ها
 نیز گریان میکنند، اما آنها در
 پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
 شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
 ولی تعجب کرده ام، وقتی که
 فلم یک هنرپیشه بیوزی به
 دست نیامد من میدانم چرا
 مردم تکان میخورند و چرا متاثر
 میشوند وقتی که بیوزی به هنر-
 پیشه دست دهد، هیچ هنر-
 پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
 را ستایش نمی کند. اگر چنین
 اتفاق می افتد حتما جهات -
 سیاسی دارد. یقینا چطور شما
 میتوانی که فلم خوب را بد بگویند؟
 این همه به آن میماند که شما از
 زیبای کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
 اتفاق افتیده که بازی خورده
 باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه
 خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این اواخر طرز تفکر
 در مورد فلم ((آسان س اونجا))

تضمیر کرد. من میدان رارها
 نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
 می کردم. در این میان با خود
 فکر کردم که از یک آدم بیست
 انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
 مراحل فلم مذکور همه چیز
 تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
 کردم برای گفتند که بخش مربوط
 به من در انتهای دنبک فلم خراب
 شده بود برای اولین بار چنین
 یک معذرت را شنیدم. این موضوع
 مرا به آن فکر نو برد که دستهای
 در کار است. در نظر آن صنایع
 فلم همواره در برابر من گذشت
 کرده است. فکر می کنم که هر کس
 دوست و دشمن دارد، سنجیدت
 فدیجی است که نومی شگفت
 و به شتر و گن سنها خیلی احترام
 دارم. او واقعا هنرپیشه است.

پرسش: آیا عروسی در زنده می
 شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی
 مکمل شدم. در زنده می دوبار
 عاشق شده ام. اولین بار عشق
 خود را افشان کردم. من در مورد
 نیلم گپ نمی زنم. او از خود
 زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
 در فلماها با هم کار می کردیم. اما
 عشق باردیم من به عروسی
 انجامید. مخصوصا عشق ما
 زمانی پرشکوه گردید که دخترم
 ((نوادا)) متولد شد. او مانند
 یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
 من در سن بیست و چهار سالگی
 ازدواج کند. در شیر آن عشق از
 شدت خود میگذرد. هر قدر
 سن انسان بالا می رود، آدم -
 نمیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
 اند که یک هنرپیشه بالای برد
 چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
 یک هنرپیشه را دوست داشته
 باشند، هنرپیشه هم سرانجام
 خود را خوش می بیند.
 پرسش: در میان آنها کی که
 نوبه طرف سینما را آوردند
 چی فکرمیکند؟

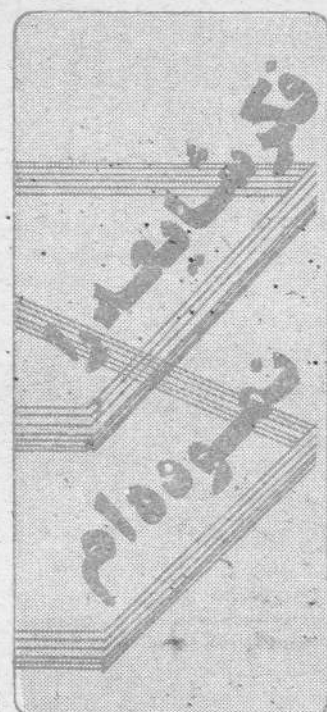
پاسخ: به نظر من در این
 میان ((امرخان)) به جای
 خواهد رسید، او یقینا
 خواهد کرد. در مورد آنها کی که
 نوبه آمدند، مشکل است که
 حرف بزنم. حتی من خودم به
 اندازه ((امرخان)) خوب
 موه ب نموده ام. من در زندگی
 که ام کتابی را مطالعه نکرده ام.
 فقط در زبان فراغت خود به تا -
 شای فلم نشسته ام. شاید فلم
 های مانند: ((جمود پشیمین))
 و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
 بنجاه مرتبه تماشا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
 خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
 دیگران هر که ام در رشته های
 مختلف راه های خود را گرفتند.
 از میان آنها فقط من هنرپیشه
 شدم. در کالج از کانتین مانند
 سته یوی شخصی ام استفاده
 می کردم. در آنجا اکت می کردم
 لاف می زدم و خود را یک آنپول -
 دار معرفی می کردم. دیگران
 همه با دیدن من میخندیدند.
 امروز نیز زمانی که آنها سرا
 می بینند، میخندند. آنها به
 مشکل باور می کنند که خیالهای
 من به حقیقت پیوسته است. در
 اولین فلم من که ((گن بد))
 نام داشت، پنج هزار روپیه
 برایم معاش میدادند. اکنون
 زنده می ام خوب است. زیاد
 خرج نمی کنم؛ زیرا ارزش پول را
 دانم. به خاطری که در گذشته
 هیچ گاه پول نداشتم، گذشته
 از آن آنچه اتفاق می افتند،
 بگذر بیفتد. فیل هم بایک
 تب عادی میبرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
 گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که
 من دام خیلی مشکلات در پیش
 رواست. زنده می چنان است
 که هنگام بردن بالای آدم گلی
 میباشند.



— سینمای ما 'زاده' انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. 'زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را بسازد و میزند، احتمالاً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چه طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرف استم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— بامرد، یا بازن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چه چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر داری شد چه قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیمبرداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش در اکثر کارهای من بعد مرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بقیه که همه شان بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو. معطر خیلی خوشایند است و راسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است نهایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال.

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

اسرار خوردنی‌ها

گل‌سریم

تند کرده اند و نه اهالی آذربایجان عرق آنرا گرفته و در تداوی بیماریان از آن استفاده میکنند بنا بر این من به کلیه عطاران توصیه میکنم که برگ و سرشاخه‌های گل‌سریم را در آب جوشانند و در آن آب یک عدد کتان در آنجا بریزند و در آنجا کتان را در آب جوشانده و در آنجا کتان را در آب جوشانده و در آنجا کتان را در آب جوشانده

تند کرده اند و نه اهالی آذربایجان عرق آنرا گرفته و در تداوی بیماریان از آن استفاده میکنند بنا بر این من به کلیه عطاران توصیه میکنم که برگ و سرشاخه‌های گل‌سریم را در آب جوشانند و در آنجا کتان را در آب جوشانده و در آنجا کتان را در آب جوشانده

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را سپه انجام رسانیدید بارادرتلوینون قرار داد خواهید کرد؟

من طرفدار آنهنگه‌های قرارداد ادبی نیستم زیرا آنهایی که قرارداد میکنند، آنچه را که یک آنهنگه خوب رامیسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آنهنگه‌های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورت پیدا

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزانند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه کرد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سرمست، ننگالیسی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تلوینون یک ارکستر منظم آما تو وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اتاق مشق و تمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با ارپونیه، تبله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتلوینون جوانان محبوبه دارند؟

چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت‌هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کسرت چگونه دختری را با کدام صفت می‌پسندید؟

و برخلاف من هیچ بافتاری ندارم آنکه راکه میخواهد امیدوارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی رامیخواستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آنهنگه‌ای چون موجی از خوشی در رگهای جان همه بدود و تعلق احساس انهارا بیاید.

من میگویم که یک آوازخوان خوب خوب به تعداد آوازخوان‌های خوب ما علاوه بر آن امید که همینطور شود.

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوینون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمودار ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتنم از راد پور تلوینون موضوعات بولی نبوده است. چنانچه من این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده، چاشنی غذا‌های خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی‌ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند، افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن‌ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل سریم استفاده کرده، دهان را به آن بشویید. شستوی زخم‌های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با مخلوط جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست بولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن استفاده کرد.

بقیه از صفحه (۷۱)

امراتانید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

وحالا (راجکار):

در هنگام کار فم (پاکیزه) بانجوه کار (راجکار) آشنایی شدم، ولی در فم (دهم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرف‌هایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من، این حرف‌ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم با کارگردان وارد گفتگو و بحث و فحص شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت‌ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (پاکیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبتا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دیواره فلم در هند ماندگار نشد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرونی) از آن من تقاضا کرد، پذیرفت و کارها هم مورد تجلیل اهل هنر شد.

مصاحبه: هنایت

بقیه از صفحه (۵۰)

بخت و حجاب و مطابق دوق و خواست مردم واقع شد. امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجریان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه‌های هیجان انگیز فلم‌ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه‌ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فراوان چنگال بولیس و عبور توسط اسپه از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوکتی بسیار بر مظاهر بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد. برای من کسه کارگردان فلمبرداری بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دبلی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آیینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد. حرف‌ها زیاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در ذهن من از رویدادها و کارگردان‌های سینمایی، مطالب فراوان نقش یافته است که هرگاه عمری باکند باز هم برایتان دنباله این وقایعات را خواهم نوشت.



اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا ندر برسی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانستان اجسارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شبانیمش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صفت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند. قتلها در چارکوار، محصور شدن انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام شروع شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن های سی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیسی هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قتل سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعلها می بیند در آن روزان بود، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه های انگلیس رهبران قیام مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند.

انها با شجاری از رهبران قیام تماس های برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند. ولی این فعالیت ها نتیجه بی به بار نیامد. آنها به جز دوسه خاین ملی دیگر کس را نتوانستند

استخدم نمایند. آخرین امید انگلیس ها در مورد رسیدن قوای کتکی از غزنی، کتک ها جلال آباد و پشاور به پاس میدل شد. زیرا آنها در حرکت شان بمبوی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند. هر آن اطلاعاتی به بالا حصار بمی برسد شدن قوای انگلیس در چارکوار، محصور شدن آنها در غزنی، کتک ها در پشاور شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل موافقتی کرد.

انگلیس های کابل برای راهی خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلمه بی بی معرو را طرح کردند. در آنجا لشکر غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگورسی بر یکدیگر بر شلش به کتک خواسته شد ولی در تعرض اول کتک فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد، نتوانستند آنها تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفرس به کتک مبارزان کوهستانی رسید

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موافقتی کرد. آرامش انگلیس ها مستقر در بالا حصار بود یگر نقاط موافقتی بود.

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معااهده پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند.

نگاه ناعمه به قلمه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معااهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپتمبر ۱۸۴۱ فرارسید. در صبحگاهان این روز مکتان با کبتان تهری، کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قتل بی بی معرو جانب قلمه پل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سرانگنده گی آماده بیرون شدن گردید. او با او طلبانه به امضای معااهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجسرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیسی خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجای، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مومن ظلمین را در حالت انتظار یافت.

مکتان و کبتان او در برابر از همین روز به شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر رسید. این جوان ۲۴ ساله در کچه های وین کچه های کابل پیچید و همه جای کشور را فراگرفت. روز ۲۴ سپتمبر جلسه شورایی قلم در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضمیمه به عمل آمد که معااهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده شود.

جلسه تشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند.

در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد بیرون شدن انگلیس ها از کابل بود. در سپتمبر

راه به خاطر عهد شکنی و کجی شدن قوای مذکور قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً بکفر تپه جان به جلال آباد رسید و خبر شکست تشون راه جنرال سپل رسانید.

علی الرغم توپخانه ها و دست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد.

سویچ سان در متار کتک و آرامش سپهری شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای مدرن در اختیار یافتند و پیروز شدند در اسباب میانه پیچید و راه در میان افغانستان گرفتند.

بالاحصار بار دیگر هجوم تشون انگلیس را شاهد گشت که و خیر به توپخانه ها و دست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد.

سویچ سان در متار کتک و آرامش سپهری شد، اما انگلیس ها باز هم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای مدرن در اختیار یافتند و پیروز شدند در اسباب میانه پیچید و راه در میان افغانستان گرفتند.

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدند و کابل نگذشتند بود و هنوز داع مغروریه هایسی بالا حصار تازه بود که باز هم قیام مردم آغاز یافت.

شمار بالا حصار کچه به ویرانه میدادند بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابر جا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد.

بالاحصار از میان ویرانه ها قامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد.

دای خود را بریاد رفته می دیدند در ۱۸ اگست سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناگامی را با خود به همراه بردند.

بالاحصار میروند راستنود. یکی از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار تشون انگلیس کشته شدند و تن آنها را در میوند و در کابل آویخته شد.

مبارزان افغان که در راه اسرا سردار محمد ایوب خان قوا را داشتند در جنگ میوند حمله یسی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امان الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد. و فرود ای آنروز ۲۴ فروری مردم کابل و تشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیر امان الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل بود و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را ابراز کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادری و آزادی ملت افغان سخن گفت و فریاد از جمعیت برخاست و شهادت باش های قروانی نظار امیر امان الله خان گردید. او با حوصله کلم در محادثات مختلف جنگ را رهبری کرد و تشون مبارزان افغان را به پیروزی رسانید و در قس افغانستان آزاده را برافراشت.

کابل روز اردوی کشور را در ۲۸ اسد جشن گرفتند و در عید گاه نیز جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگرین که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمهامینند و گوشهامیشنوند که در کتار و سایر برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حثت بسک معضله، در لباس یک بدید به مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختص و فلم آرزو راساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم هاتونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدم اما بایک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای تصادف هارا و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غرور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدم و به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را به من محدودیت و خلاقیت احساس میگویم...

سلام سنگی باتایید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر بینایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم مشگامرد.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و د پروژین روزند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند (سینمای نو) و یا (نوجوان و جوان افغانی) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:
- سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو به کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آثانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.
سنگی میافزاید:
- تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا نیست (چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میگویم:

- پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

- تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هادراین عرصه محدود و منوع است محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و چیزه های مائید یی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در مائید انتخاب معمول و زیبای شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پسران انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پسوناز ها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

پا به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

- من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسنده بعد از تاپید سنگی در مسورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

- عیبی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کنترا اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه بودتیت امر صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میگویم کرکتر مناسب هالی را در (مردی از شرق) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میگویم:

- چون از فلم (مردی از شرق) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد (خواب طلائی) لطفاً بگویند با آن که فلنانه بودتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هارو به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

- کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا پا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰

مروت میگوید:

من فلمهای مناسبی را رسیده میدهم...

سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم.

من میگویم:

خواهم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی ی که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالمان اخیر حیانتش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: اپا و زرش بهلوانی افزون بر هر کار صلی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد؟ اندیشمندان چنین پاسخ گفت:

- بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در روزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

وازيك دودل

مهدی بربانده بود وهر باشنده کابل وهرانغان این روزا روز - گرامی زنده کی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هاراترک می گویم و این سطور را از آن ودر باره آن نوشتم .

به بالا حصار نگاه می کنم . به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . و در پای آن درفش ، سرزای زای بیخیم که مصروف اجرائی وظیفه است . لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :

از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گویم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است . مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود . جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان بر چیده شد . افغانان با این جانبا زانه شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند . و آن اینکه : افغانستان در تسخیر ناپذیر و شکست ناپذیر است . هر چه بود گویا زنگ نوا به سپاه ارگان است هوس و هوس برآ

شهری میسرود و اکثر تهری های را که در راگ های (بهیومن و بیلو پهای) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشراف همیشه خود شرمساخت . در اجرائی غزل شویه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شویه های هندی و افغانی که هرگز شنونده هابان احساس بیگانه گی نمی کردند .

در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های را در پیش و تلویزیونی اش را احتوا میکند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاه گاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپه مود بندیش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ندید و با وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیق بود نشناختند .

ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفورند . بدو آرزوی کم و برآی را می رخ بزرگ او را میگویم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدوین مکتب میسرود از استاد با تهنیت ستی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مردمش باشد .

استاد در میان فزلی خوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعرو ادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی مرزا عبد القادر بهدل تمام عصر نفیض بود و مزه کرد . بسیار بیشتر غزل های پیش از گری سخن ابوالعالی رنگ می گرفت . بهدل دوستان بیشتر از هر کسی د پزیر و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود . از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زانوش شعر میبندل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز منحصر به فرهنگ کشورش شهادت میدهد . استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشت . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و هنر زانش تهری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند بود نگرین و آرزو تر از گذر شده به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمش حالی کند که چه مقدار دست شان دارد . و نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساده مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر هنر زانش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گوین همه چیز را دارد و برآی - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمودگان نمی سود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه در تهنیت ستی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام . گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا منحصبت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدل لیول های

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند . در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت : اکنون نظریه تقاضای من ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیفر گروه ها کار نموده و - مصروف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

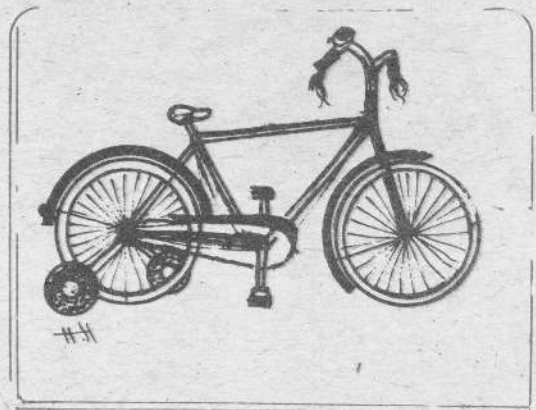
پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید : باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم . همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند . چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد . نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت : خوشبختانه تعداد زیاد مردم بدو آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور پزیر به میان آمده و سپس در کشور باسروج گردیده است ، چنین معلومات داد : پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی مروج است . اینکه برخی از استادان سابق میگویند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان مروج گردید به نظر من قابل قبول نیست . چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور انتقال یافته و مروج گردیده است .

بایسکل وون

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



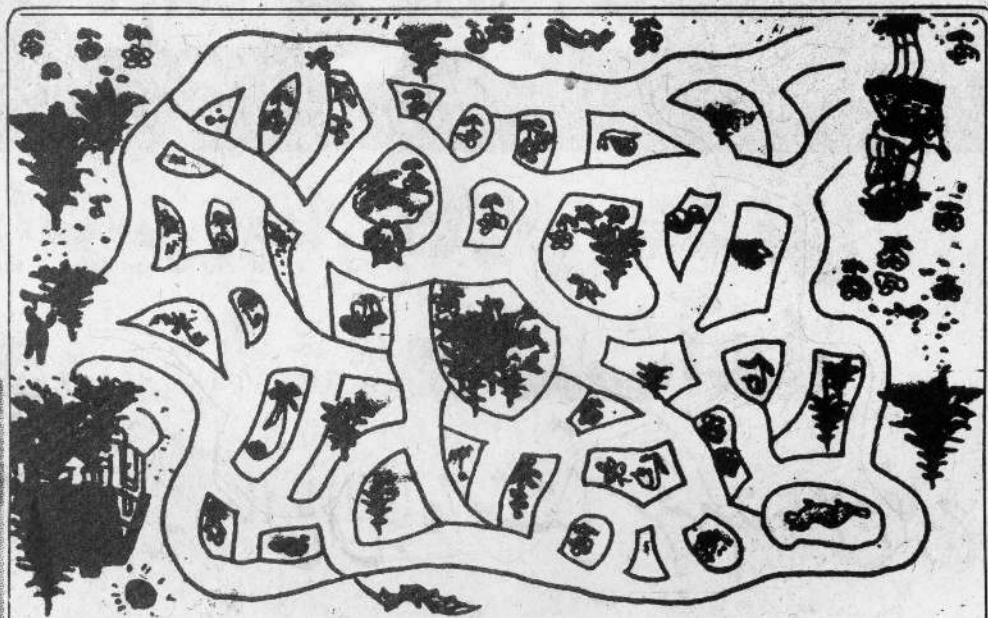
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیسال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را مجسم می نمودم ولی در فکرت بایسکل نگر میکردم و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکلک خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند، لیکن وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دانم. دلش میخواست کمک کند اما مشکل بود. یکرور کوجه می ام با خوشحالی بویج - در تک تک نموده مرا ضد از دست رفتن: ((بیا بروی که ما بایسکل خریدیم)) از خوشحالی زیاد خیزید. با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. نمد آنم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشت. من هم بلد نبودم. ترسیدیم که بایسکل از پیش ما چیه نشد و خراب نشود. بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم. بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. باردیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل درست تمام شد و درست شد و بدنی اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیتو - صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند. آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو ما خوب یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کرد. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کتاپ موتور کار میکرد و ما می هفته وار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید. یک بایسکل را سدا کند. راستی این قصه او برای حالب بودن من هم تصمیم گرفتم. در وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کتاپ کار کم پدر و مادر من با من موافقت کردند. در روز کتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. - ما می صد برایم هم در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر - پس انداز میکردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! ((بیسه هایم را برایم بقی کسه بایسکل میخرم)) مادر با عجله بکس آهنی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. یک هزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوجه ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بد هر دو بایدم. کمکی کم بدون آنکه به مادر - چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صله لفظی بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شد و گفت: برویز توجه در چه خوب است. اما دل میخواست تو هم بایسکل داشته باشی. زبان یکجا بایسکل دانس کسی. ما یک مقدارتول دیگر هم ذخیره کردیم. آنرا برای وقت توحالایک بایسکل بخرایم از وقت که دوباره بولهایم را جمع کردیم بیسه مرا بیدید. فکر خوبی بود. فردا من صد پدر یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار اهلهاست که آنروز ها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

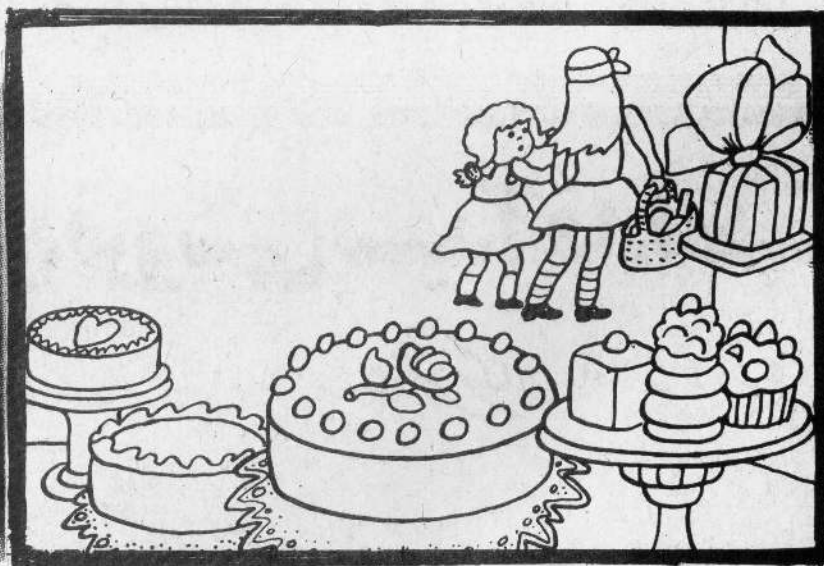
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا «امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد
فرومایه مشتریان را نیز دوزینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامه یی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چنان کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته استید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما با رویاهای زنده کی مینویسید ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برایتان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بزنود .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بدید و دوستان تا نرا آزرده نساازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگردد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برایتان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقای های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد ارباشی را خند - صفحه شعر سپیده شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و - بشیر زهت جوادی : جدول جالب که بغرستید چاپ می شود . - متقاطع ارباشی ات اقبال چاپ - ترویجی کمال یار هروی : اگر - در لابلای مطالب اختصاصی مجله - عکس از دوگان آشنایان تان - می بود ، حتماً تقدیر نامه عنوانی - کاکا نزد یک بین میفرستادید - قسمت دوم باید گفت که عاقلان - بی جزئیات نروند (باحوصله - با شید .
 محمد هارون (عمر) : (رازد ار - با ش) به حوصله شامعد آفرین - می گوید واسم گل های راکه به ترتیب - الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان - ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله - (نزد یک بین) تان در درس ها - شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب - نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی - طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک - بین) شما طرح شما رازد (نزد یک - دین نمود و راز طرح شما را با - (رازد ارباشی) در میان گذاشت - بالآخره منحصرت کارهای نخستین - شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ترا ، - ترا چون به کتاب بهار کد ردل - شفق نورس افشاند - و ترا ، - که آفتاب زندگی قلب بیمار - من هستی - آری (- ترا دوست دارم
 (رازد ارباشی) و ارخطا شد که - از قلب داکتری بیبارشود ، کی آنرا - شفیه (. . . .) متعلم صنف

یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارباشی - ات رسید ولی به نظر (رازد ارباشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها - خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر . - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، بها نطق مورد نظرتان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطبوعت رسید ، (رازد ارباشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا : نامه شما با مطلب کوچک آه ن و مقناطیس رسید باور کنید که رازد ارباشی را جذب کرد . مقناطیس طبیع باشید .
 - شکر به نایب تناکارمند آژانس اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازد ارباشی) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغرستی هنر نشیوه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 - مطلب (مادر) و (عید تمبا رک) به مسؤل صنف سپیده شد .
 - تصمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

تنگاه (ترک بیگرت) را نگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلماً در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشاء الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان امستویجسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد و بیلایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارباشی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنخی علم اجتماعی : نوشته ارباشی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد ارباشی را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده می چاپیم .
 - غلام رسول صمیم امستویجسی قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد میدهد ، (رازد ارباشی) راهم روزی رنج میداد ولی بالآخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلاً نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلاً خوش بین ترین (رازد ارباشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲) بلخ :



حبیبه صدیقی



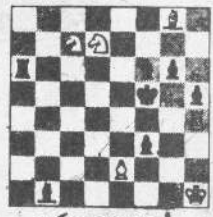
عبدالعظیم



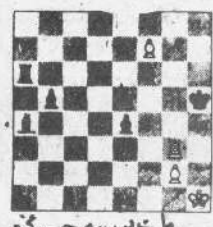
شکیلا نوید

لیسه انصاری : کارتون ارباشی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلاً معلوم نیست - زیاد نویسی باشید - زمر تعیم (آهنگ) سر بازار - بگرام : یادیدن مطلب ارباشی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تمار کند .
 - شایسته صافی بحصل امتحان در ولتی طب و شینا عزیز از انستیتو یولی تخنیک : شکرکا نامه نوشته برده یسند (نزد یک بین) و (رازد ارباشی) هم شکرکا اثر امانت نامه کردند و شکرکا تشکر گفتند . و شکرکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .
 - جللیله سعادت تسلیمی) از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بد خشان : جان نزد یک بین : ما رازد بودینه بد شرمی آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهی گفت که (نزد یک بین) یا (رازد ارباشی) ما راست که از بودینه بد شرمی آید .
 - بخیر ولی اسامیل سال ما راست خوش هضم باشید .

شطرنج



طخته رده و حرکت



مات در سه حرکت

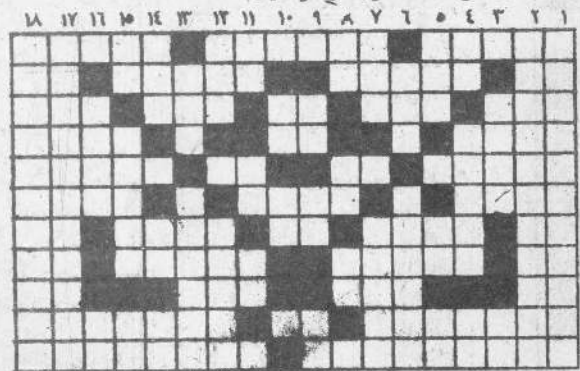
تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازد
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کنس - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که سیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزند -
قت قن مرع هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
در خوشبختی سرده را
از زندگی بی آبرو

پرسش ها

جدول

- افقی :**
- ۱- کابل زاد - یکی از شاعران خوب کشور - خواب ترسناک
 - ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر - تصغیر بلبل - نازی یکی زاروه شتمند ویست و هفت بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
 - ۳- جزالیه مردانه - اگر حرف اخیر را به اول افزود کسی جمع ادیب میشود - عضو برسد - همان نزادی است - ده د ده
 - ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه از انیسو بولداری
 - ۵- سریشی است - خواهند ر شکر - صورت اگر (ت) علاوه گردد بعد از میشود
 - ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
 - ۷- طایفه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تھی - تابان و درخشان - قلعه بدن - دراز ترین شب سال - از آن طرف به اصطلاح خود را بخاریدن
 - ۸- بعد از صفر - معیار سنجش زمین - کاکابو - از آن طرف مال خورده شده
- ۹- جایگاه معز - امربخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر**
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان**
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب طلا در سر - حیات - عمودی :**
- ۱- کشور سرمای داری - نتیجه
 - ۲- شاهری سر - کلمه اسوس
 - ۳- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی با
 - ۴- از آن طرف برهان بی بسا همان ات است - لژی بی پایان
 - ۵- حیوان در بند - منسوب به قرب (از انسو)
 - ۶- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
 - ۷- کجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود بهشتن معنی میدهد
 - ۹- معیار وزن محلی ولی میان تھی - غلات را با آن آرد میکنند
- ۱۰- اندازه از سرانگشت میانه دست تا از پنج پروارید**
- ۱۱- خاکیمت که از آن برای ساختن انبیا استفاده میشود - چهره - جماعت بی پایان**
- ۱۲- جزگان اما تلاشی - همدم و هیصحبت با حرف اضافه (از آن طرف)**
- ۱۳- نقش به انگلیسی - فریخته شده باشد**
- ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ**
- ۱۵- اشاره بدور - از آن طرف بی پایان است - از انسو گنج بی پایان**
- ۱۶- واحد پول در عهد شاه امان الله - از آن طرف نوع غذا**
- ۱۷- مخربین**
- ۱۸- یکن از فاتحان نامدار ایرانستان (یونانی)**





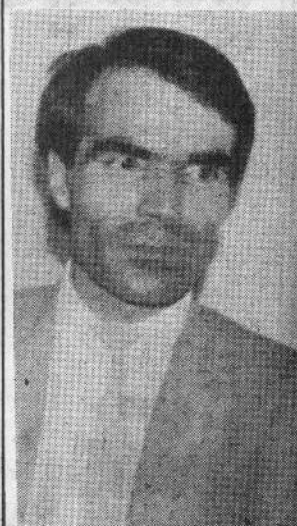
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچنی تصویر می نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



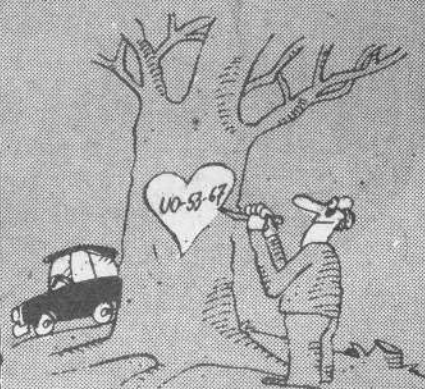
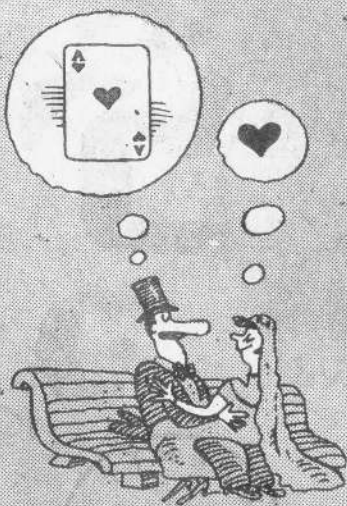
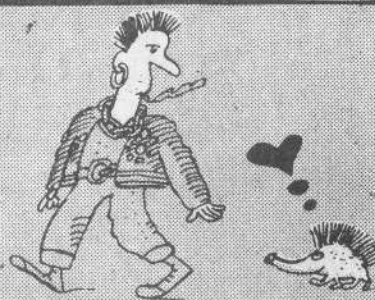
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیصد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتند ، به ما ارسال دارند
به بهترین آن جایزه داده میشوند



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



پيلوژ

آدلس:

بصورت پرچون از نژاد يکترين
دکانهاي منزلشان، و طسور
مسد و از ظاهر نميتد درکو چي
مارکيتا د شتياب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیازتان را ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: معائن زینب ننداری

قرطاسیه فروشی وحیدالله

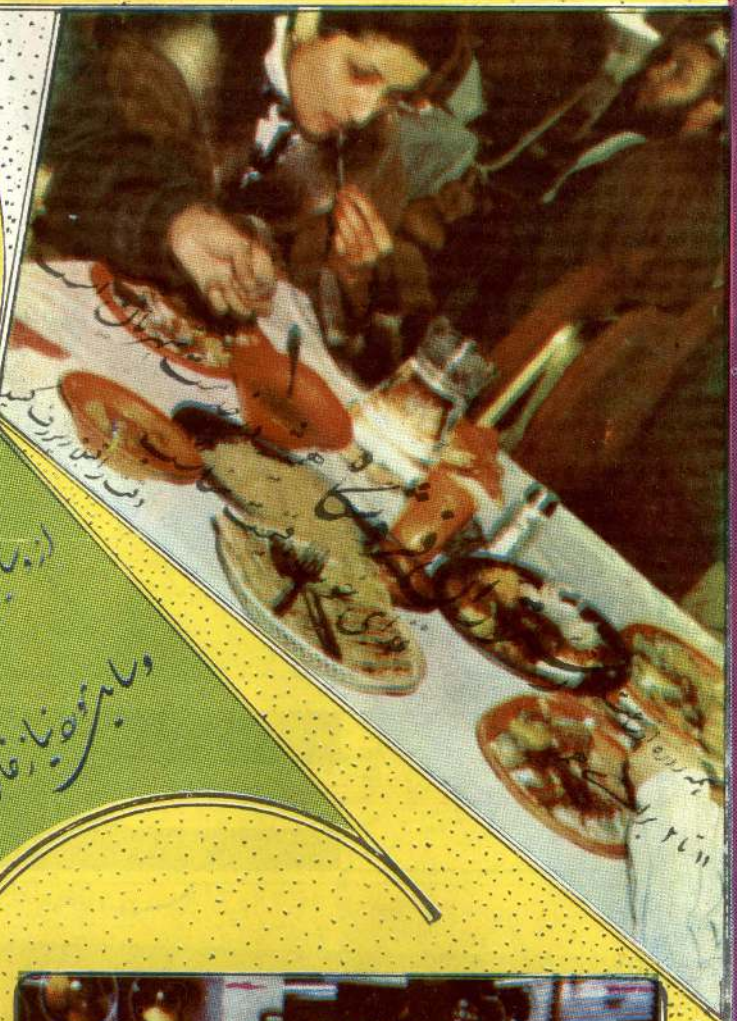
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میاوی، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارت های شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف تقابرتانگه تبریز

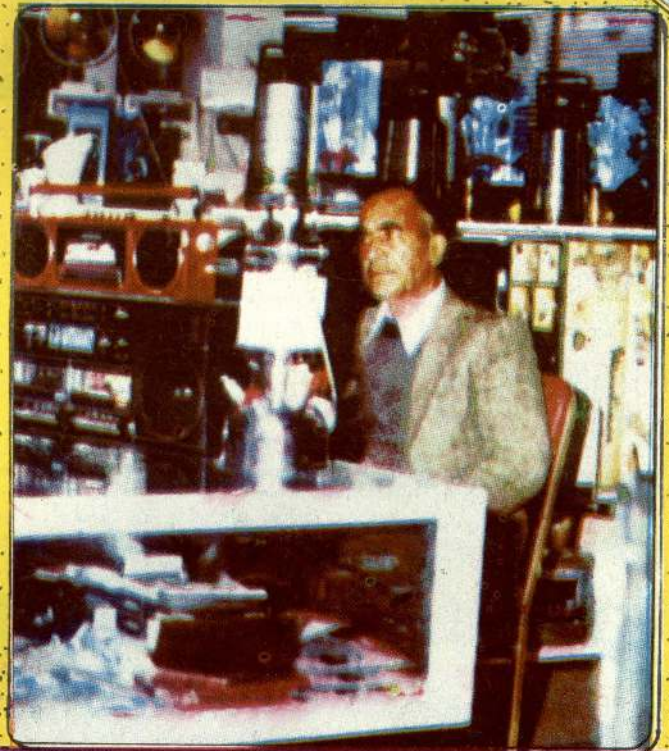
قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپادوس، جوانمرد روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتها ترکیه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکیت فروش
پوهک اساحت وطن

از میان آرایش غریب را بنیای
و باید فقه نیاز خانواده ما تا درسیه



قیمت ۳۰ تومانی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**